



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

کرامات و مقامات عرفانی امام سجاد (ع)



مجموعه آثار آیت الله العظمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کرامات و مقامات عرفانی امام سجاد علیه السلام

نویسنده:

علی حسینی قمی

ناشر چاپی:

نبوغ

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	کرامات و مقامات عرفانی امام سجاد علیه السلام
۸	مشخصات کتاب
۸	مقدمه
۸	پیشگفتار
۸	مقامات عرفانی امام سجاد علیه السلام
۹	اشاره
۹	سیره ی امام سجاد، زین العابدین در یک نگاه
۹	برگزیده ی خدا
۹	احترام فوق العاده به مادر
۱۰	این کودک کیست؟!
۱۰	وقار و شکوه امام
۱۱	سرافکنندگی طاغوت
۱۱	توکل امام
۱۲	شرافت انسانی
۱۲	همچو ابراهیم خلیل
۱۲	امام سجاد در روز عاشورا
۱۳	مکتب هدایت‌گر امام
۱۳	نمونه ای از شجاعت امام
۱۴	همچو یعقوب
۱۴	حلم امام
۱۴	آسوده خاطر
۱۵	خدمت به همسفران

۱۵	مرد دلچک
۱۵	سرور عبادت کنندگان
۱۵	زینت عبادت کنندگان
۱۶	ذوالثغفات
۱۶	اوصاف عبادت سید سجاد
۱۶	در محضر خدا
۱۶	مناجات جانسوز
۱۷	دعاهای خاضعانه
۱۷	سجده‌های طولانی
۱۷	مناجات عارفانه
۱۸	عبادت علوی
۱۹	راه رسول خدا
۱۹	صحیفه‌ی سجادیه
۲۰	گنجینه‌ای گرانبها
۲۰	صاحب انبان
۲۰	توشه‌ی آخرت
۲۰	مسافرت بی بازگشت
۲۱	دوش‌های پینه بسته
۲۱	از ترس قصاص
۲۱	کرامات امام سجاد علیه السلام
۲۱	اشاره
۲۱	گواهی حجرالاسود
۲۲	معجزه‌ی شگفت
۲۳	نفرین مستجاب

۲۳	دعای مستجاب
۲۴	مهر امامت
۲۴	شفای مریض
۲۴	جوان شدن در پیری!
۲۵	نجات کودک
۲۵	دعای باران
۲۶	باز شدن زنجیرها
۲۶	ارزش اولیای خدا
۲۷	نامه‌ی پنهانی
۲۷	تکلم آهوا!
۲۸	شفای دیوانه
۲۸	هدیه بهشتی
۲۹	گشایش بزرگ
۳۰	معجزه شگفت
۳۱	امام سجاد علیه‌السلام از زبان شعر
۳۱	اشاره
۳۱	شبیهِ مصطفی
۳۱	قبله اهل جهان
۳۲	داستان امام سجاد با هشام بن عبدالملک
۳۲	پاورقی
۳۳	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

کرامات و مقامات عرفانی امام سجاد علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: کرامات و مقامات عرفانی امام سجاد (ع) / مؤلف علی حسینی قمی، ۱۳۴۲ مشخصات نشر: قم: نبوغ، ۱۳۸۰. مشخصات ظاهری: [۱۴۴] ص. شابک: ۶۰۰۰ریال۴-۹۳-۹۱۶۷-۶۹۴۴: یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۱. یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۴۳ - ۱۴۴]؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. -- کرامتها. موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. -- شعر. موضوع: شعر مذهبی -- قرن ۱۴. رده بندی کنگره: BP۴۳/ح۴۷ک۴ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۲۶۴۳۸

مقدمه

اللهم صل و سلم و زد و بارك علی ابی الأئمة و سراج الأمة و كاشف الغمة و محیی السنة و سنی الهمة و رفیع الرتبة و انیس الكربة و صاحب الندبة المدفون بارض طيبة، المبرء من كل شر و شین و افضل المجاهدين و اكمل الشاکرين و الحامدين، شمس نهار المستغفرین و قمر لیلۃ المتهجدين، الامام بالحق زین العابدین ابی محمد علی بن الحسین صلوات الله و سلامه علیهما. الصلوة و السلام علیك یا ابا محمد، یا علی بن الحسین، یا زین العابدین، ایها السجاد، یابن رسول الله، یابن امیر المؤمنین یا حجة الله علی خلقه، یا سیدنا و مولانا، انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بك الی الله و قدمناك بین یدی حاجاتنا فی الدنيا و الآخرة. یا وجیها عند الله اشفع لنا عند الله، بحقك و بحق جدك و آباءك الطاهرين. [صفحه ۱۱]

پیشگفتار

امام سجاد علیه السلام تجسمی عالی از کمالات و ارزش‌های والای انسانی، زینت بندگان مخلص و صالح الهی، شیفته‌ی سجده و نیایش و عبادت خالص برای خدا بود. او کسی است که از طرف خداوند، «زین العابدین» خطاب شد و به جهت کثرت عبادت و سجودش به سجاد معروف گشت. دوران امامت حضرت امام سجاد علیه السلام مصادف با یکی از سیاهترین ادوار حکومت در تاریخ اسلام بود. هر چند پیش از آن حضرت نیز حکومت اسلامی از مسیر اصلی خویش منحرف شده و تبدیل به یک حکومت خودکامه و استبدادی شده بود، اما زمان امام چهارم علیه السلام این تفاوت را با ادوار گذشته‌اش داشت که حاکمان فاسد در این زمان به صورت کاملاً آشکار و بدون هیچ گونه پرده پوشی به مقدسات اسلامی اهانت می کردند و اصول و اساس دین را زیر پا می گذاشتند و در عین حال خود را خلیفه‌ی به حق و امیر مؤمنان [صفحه ۱۲] می خواندند و هیچ کس هم جرأت کوچکترین اعتراضی نداشت. در محیطی سراسر اختناق که معنویت مرده بود و طاغوت حاکم و همه کاره می نمود، امام زین العابدین علیه السلام با سلاح دعا و مناجات و معنویت به میدان آمد و بدین سان معارف آسمانی و حقایق دین راستین اسلام را زنده نگه داشت. نویسنده در این کتاب بر آن است تا نمی از اقیانوس متلاطم عرفان و کرامت و جلالت حضرت سید ساجدین علیه السلام را به محضر خوانندگان محترم تقدیم دارد، بدین امید که دل‌هایمان به نور معرفت آن حضرت روشن شود. قم، مدرسه‌ی عالی فیضیه ۲۵ محرم ۱۴۲۲ ه ق، شهادت امام سجاد علیه السلام سید علی حسینی قمی [صفحه ۱۴]

مقامات عرفانی امام سجاد علیه السلام

اشاره

امامی کز ازل فیضش جلی بود علی بن الحسین بن علی بود جمالش آفتاب عالم افروز دلش از نور طاعت صیقلی بود مقامش بود برتر ز آن که گویم غم دل از کلامش منجلی بود به فضل و علم و حلم و زهد و تقوی شبیه مصطفی، شبه علی بود [صفحه ۱۵]

سیره ی امام سجاد، زین العابدین در یک نگاه

نام: علی علیه السلام القاب: زین العابدین، سجاد علیه السلام کنیه: ابو محمد، ابوالحسن پدر: امام حسین علیه السلام مادر: شهربانو (دختر پادشاه ایران «یزدگرد سوم») وقت و محل تولد: ۵ شعبان سال ۳۸ هجری در مدینه وقت و محل شهادت: ۱۲ یا ۱۸ یا ۲۵ محرم سال ۹۵ هجری در مدینه چگونگی شهادت: مسمومیت توسط هشام بن عبدالملک مدت امامت: ۳۵ سال مدت عمر: ۵۷ یا ۵۹ سال مرقد شریف: مدینه (قبرستان بقیع) [صفحه ۱۶]

برگزیده ی خدا

شهربانو، دختر یزدگرد سوم، قبل از آن که ایران به دست مسلمانان فتح شود، شبی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امام حسین علیه السلام را در خواب دید. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله شهربانو را به امام علیه السلام نشان داد و فرمود: «ای دختر پادشاه عجم! من تو را به همسری فرزندم حسین برگزیدم!»! سپس در شب بعد، حضرت صدیقه ی طاهره علیها السلام را در عالم رؤیا مشاهده کرد. آن بانوی والامقام وارد ایوان کاخ شد و خطاب به شهربانو فرمود: «تو نامزد پسر من و عروس من هستی. به زودی مسلمانان بر شما پیروز می شوند و تو اسیر آنان می شوی. نگران مباش که به زودی در مدینه بی آن که دستی به تو برسد به وصال پسرم حسین خواهی رسید». حضرت زهرا علیها السلام در همان هنگام اسلام را بر او عرضه کرد [صفحه ۱۷] و او اسلام را پذیرفت. سرانجام در زمان خلافت عمر بن خطاب سپاه اسلام در نبرد با ایرانیان پیروز شد و شهربانو همراه با گروهی از بانوان اسیر شدند. مردم مدینه گروه گروه برای تماشای شهربانو که در جمال و کمال بی نظیر بود اجتماع کردند ولی او که بانویی عفیف و با شرم بود چهره خود را از نامحرمان پوشانید. هنگامی که عمر خواست صورت شهربانو را ببیند، او رخ برگرداند و به فارسی گفت: «اف بیروج بادا هرمز» یعنی: «وای! روزگار هرمز سیاه شد.» عمر که فارسی نمی دانست گمان کرد که دختر به او ناسزا می گوید. لذا بسیار غضبناک شد و تصمیم به فروش او گرفت. امیر مؤمنان علیه السلام به عمر فرمود: «تو حق نداری دختران شاهان را که خود صاحب کنیزان و خادمان فراوان بوده اند به کنیزی بفروشی». عمر گفت: «چاره چیست؟» حضرت علی علیه السلام فرمود: «او را در انتخاب شوهر آزاد بگذار و مهریه اش را از سهم بیت المال همان مرد، حساب کن». عمر رأی امیر مؤمنان علیه السلام را پسندید و به شهربانو اختیار انتخاب همسر داد. [صفحه ۱۸] شهربانو فوراً جلو آمد و دستش را بر سر امام حسین علیه السلام نهاد و بدین ترتیب آن حضرت را به همسری برگزید. امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: «نامت چیست؟» گفت: «جهان شاه» (به نقلی دیگر گفت: «شاه زنان» یعنی برترین زنان). امیر مؤمنان علیه السلام به همان زبان فارسی فرمود: «نه! شاه زنان دختر پیامبر اسلام (فاطمه زهرا) می باشد و تو (شهربانو) هستی.» و به این ترتیب امام حسین علیه السلام و شهربانو علیها السلام با هم ازدواج کردند و برگزیده ی عرب و عجم یعنی حضرت زین العابدین علیه السلام قدم به عرصه ی وجود گذاشت. از این رو به امام سجاد، «ابن الخیرتین» گفته اند. یعنی برگزیده ی خدا از میان عرب ها و فارس ها. [۱]. امامی کز ازل فیضش جلی بود علی بن الحسین بن علی بود [صفحه ۱۹]

احترام فوق العاده به مادر

امام سجاد علیه‌السلام در همان آغاز تولد مادر را از دست داد و سرپرستی امام علیه‌السلام را یکی از کنیزان با جلالت امام حسین علیه‌السلام عهده‌دار شد. [۳]. امام علیه‌السلام که محبت‌های بی‌دریغ دایه‌ی مهربان را نسبت به خود می‌دید همواره سعی در جبران محبت‌های او داشت تا جائی که هرگز قبل از او دست به طرف غذا نمی‌برد. و می‌فرمود: «دوست ندارم دست خود را به طرف لقمه‌ای دراز کنم که شاید مادرم (دایه‌ام) زودتر متوجه آن شده باشد و بدین جهت از من رنجیده شود و من نسبت به او بی‌ادبی کرده باشم!» [۳]. [صفحه ۲۰]

این کودک کیست!؟

«عبدالله مبارک» گوید: در یکی از سال‌ها که برای انجام مراسم حج عازم مکه بودم، در میانه‌ی راه کودکی هفت یا هشت ساله را دیدم که بدون مرکب و توشه‌ی راه در کنار کاروانی در حال حرکت بود. جمال و جلالت او مرا بسیار شیفته و فریفته نمود. پس نزد او رفتم و مؤدبانه سلام کردم و او با بیانی بسیار شیرین سلام مرا پاسخ گفت. پرسیدم: «با چه کسی و چگونه تک و تنها سفر می‌کنی؟!». گفت: «با یاری خداوند.» دانستم که با شخص بزرگواری روبرو شده‌ام؛ پرسیدم: «فرزندم! توشه‌ی راه و مرکب کجاست و به کجا می‌روی؟» فرمود: «توشه‌ام تقوی و مرکبم پاهایم است و به طرف خدای خویش می‌روم.» عظمت و مقام کودک در نظرم بسیار بالاتر آمد. پرسیدم: [صفحه ۲۱] «از کدام خاندان هستی؟» فرمود: «از خاندان عبدالمطلب.» - از کدام طایفه؟ - از بنی‌هاشم. - فرزند که هستی؟ - علوی فاطمی هستم. دانستم که از ذریه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و از خاندان وحی است. گفتم: «ای آقای من! تا کنون شعری سروده‌ای؟» فرمود: «آری» و این اشعار را خواند: لنحن علی الحوض رواده نذود و نسقی و راده و ما فاز من فاز الالبنا و ما خاب من حبا زاده و من سرنا نال منا السرر و من سائنا ساء میلاده و من کان غاصبنا حقنا فیوم القیامه میعاده «همانا ما صاحب حوض کوثر هستیم و همواره در اطراف آن در رفت و آمدیم. برخی از تشنه‌گان را از آن دور می‌کنیم و به بعضی آب می‌نوشانیم. و هیچ کس جز به وسیله‌ی ما رستگار نمی‌شود و هر که حب ما را توشه‌ی سفر آخرت خویش ساخته است تیره بخت نخواهد شد. هر که ما را شاد کند ما او را شاد می‌کنیم و هر که ما را [صفحه ۲۲] ناخشنود سازد نشانه‌ی ناپاکزادی خود را نشان داده است. و هر که حق ما را غصب کند، در روز قیامت بازخواست خواهد شد (و به سزای عمل خویش خواهد رسید).» از کودک دانشمند و با جلالت خداحافظی کردم و دیگر او را ندیدم. پس از اتمام مراسم حج در سرزمین أبطح (بین منی و مکه) جمع فراوانی را دیدم که کودکی را احاطه کرده‌اند. به طرف جمعیت رفتم و با تعجب همان کودک را مشاهده کردم که مردم چون نگینی او را در میان گرفته‌اند. پرسیدم: «این کودک کیست که همه را مجذوب خویش می‌کنند؟!». گفتند: «او زین العابدین فرزند ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام است» [۴...]. [صفحه ۲۳]

وقار و شکوه امام

وقار و شکوه و جلالت امام سجاد علیه‌السلام به گونه‌ای بود که بینندگان را همواره به خود جلب می‌کرد. «عبدالله بن سلیمان» گوید: روزی با پدرم در مسجدالنبی نشسته بودم. ناگاه مردی شکوهمند که عمامه‌ی سیاه بر سر داشت و دو طرف عمامه‌اش روی شانه‌هایش افتاده بود وارد مسجد شد. تمامی نگاه‌ها به طرف مرد باوقار چرخید! از مردی که در نزدیکی من بود پرسیدم: - این آقا کیست؟ گفت: «از میان آن همه افرادی که وارد مسجد می‌شوند چرا تنها از این آقا پرسیدی؟» گفتم: «زیرا تا کنون هیچ کس را مانند این آقا در زیبایی و خوش قامتی و شکوه و جلال ندیده‌ام.» او گفت: «این آقا علی بن الحسین، زین العابدین است.» [۵].

سرافکنندگی طاغوت

هشام بن عبدالملک که ولیعهد زمان بود، سالی امیر الحجاج شد و به مکه آمد؛ هر چه کوشش کرد که خود را به حجرالأسود برساند و حجر را استلام کند، کثرت جمعیت و ازدحام مردم مانعش شد؛ از آن جهت در گوشه‌ای قرار گرفت و طواف کنندگان خانه‌ی خدا را تماشا می‌کرد، تا پس از تخفیف جمعیت، به طواف خانه و استلام حجر پردازد. در این موقع - که جمعیت مثل موج دریا برای طواف خانه، هجوم می‌آورد - حضرت زین العابدین علیه‌السلام وارد شد. مردم وقتی پسر پیغمبر را دیدند به احترام او کنار رفته و احترام کردند و راه را برای حضرت باز کردند تا با کمال آرامش و راحتی حجر را استلام کند و به طواف خانه پردازد. هر طرف می‌گذشت بهر طواف در صف خلق می‌فتاد شکاف زد قدم بهر استلام حجر گشت خالی ز خلق، راه گذر [صفحه ۲۵]

یکی از بزرگان شامیان که همراه هشام بن عبدالملک بود و پرسید: «این مرد جلیل‌القدر کیست که این همه مردم بدو احترام می‌کنند؟ هشام که در دریایی از غضب و ناراحتی می‌سوخت، از روی تحقیر گفت: - «نمی‌شناسمش!» و اتفاقاً راست گفته بود زیرا او از درک حقیقت امام سجاد علیه‌السلام بی‌خبر و مقام ولایت را درک نکرده بود. کرد در پاسخ تجاهل گفت شناسم که کیست زان تجاهل‌ها که بر اعجاز احمد، بولهب «بوفراس»، شاعر معروف که به «فرزدق» مشهور است در آن جمع حاضر بود (طریق محبت و ولایت دوستی را پیمود و) فوراً گفت: «اگر تو او را نمی‌شناسی من او را به تو می‌شناسم.» بوفراس آن سخنور نادر بود در جمع شامیان حاضر گفت من می‌شناسمش نیکو زو چه پرسى؟ به سوی من کن رو و آنگاه قصیده‌ی غرابی را سرود: (که ما فقط به ذکر چند بیت از آن اکتفا می‌کنیم) [صفحه ۲۶] هذا الذى تعرف البطحاء و طأته و البيت يعرفه و الحل و الحرم هذا ابن خیر عباد الله کلهم هذا التقى النقی الطاهر العلم اذا راته قریش قال قائلها الی مکارم هذا یتتهی الکریم یکاد یمسکه عرفان راحته رکن الحطیم إذا ما جاء یتسلم و لیس قولک من هذا بضائره العرب تعرف من أنکرت و العجم هذا بن فاطمة ان کنت جاهله بجده انبیاء الله قد ختموا یغضی حياء و یغضی من مهابته فما یکلم الا- حین یتسم ما قال «لا» قط الا فی تشهده لولا التشهد کانت لاءه نعم [۶].

[صفحه ۲۷] «عبدالرحمن جامی» شاعر شیرین سخن و عارف نامی، این قصیده را چنین به نظم فارسی ترجمه کرده است: آن کس است این که مکه و بطحا زمزم و بوقییس و خیف و منی حرم و حل و بیت و رکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم مروه، مسعی، صفا، هجر، عرفات طیبه و کوفه، کربلا- و فرات هر یک آمد به قدر او عارف بر علو مقام او واقف قره‌العین سیدالشهداست زهره‌ی شاخ دوحه‌ی زهراست میوه باغ احمد مختار لاله‌ی داغ حیدر کرار چون کند جای در میان قریش رود از فخر بر زبان قریش که بدین سرور ستوده شیم به نهایت رسیده فضل و کرم [صفحه ۲۸] ذروه‌ی عزت است منزل او حامل دولت است محمل او از چنین عز و دولت باهر هم عرب، هم عجم، بود قاصر جد او را به مسند تمکین خاتم الانبیاست نقش نگین از حیا نایدش پسندیده که گشاید به روی کس دیده حب ایشان دلیل صدق و وفاق بغض ایشان نشان کفر و نفاق گر پرسند ز آسمان بالفرض سائلی من خیار أهل الأرض؟ به زبان کواکب و أنجم هیچ لفظی نیاید الا «هم» ذکرشان سابق است بر أفواه بر همه خلق، بعد ذکر الله هشام بن عبدالملک که آبروی خود را بر باد رفته دید بسیار غضبناک شد و دستور داد تا فرزدق را به زندان اندازند و مستمری او را از بیت‌المال قطع کنند. [صفحه ۲۹] هنگامی که فداکاری و دفاع جانانه‌ی فرزدق از ولایت به امام زین العابدین علیه‌السلام رسید، دوازده هزار درهم برای او فرستاد، ولی فرزدق قبول نکرد و گفت: «این اشعار را به خاطر صله و جایزه نگفتم، بلکه این اشعار ذخیره‌ی آخرت من است.» امام علیه‌السلام فرمود: گفت: ما اهل بیت احسانیم آنچه دادیم باز نستائیم ابر جودیم بر نشیب و فراز قطره از ما به ما نگرود باز آفتابیم بر سپهر علافتد عکس ما دگر بر ما چون فرزدق به آن وقار و کرم گشت بینا قبول کرد درم. [۷]. [صفحه ۳۰]

عبدالملک بن مروان حاکم مستبد و خودکامه‌ی زمان خود، اطلاع پیدا کرده بود که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله در اختیار امام زین‌العابدین علیه‌السلام است. پس تصمیم گرفت تا آن یادگار ارزشمند را به هر طریق ممکن به چنگ آورد و از آن بهره‌ی سیاسی و دنیوی برد. لذا قاصدی نزد آن حضرت فرستاد و درخواست کرد که حضرت شمشیر را برای وی بفرستد و در ذیل نامه اضافه کرد که هر کاری که داشته باشید فوراً آن را انجام بدهم داد! امام علیه‌السلام صریحاً پاسخ رد داد. عبدالملک که به شدت خشمگین شده بود این بار نامه‌ای تهدیدآمیز نوشت که اگر شمشیر را نفرستی، حقوق تو را از بیت‌المال قطع خواهم کرد و تو به سختی زندگی دچار خواهی شد. امام علیه‌السلام بدون ذره‌ای خوف، در پاسخ نوشت: [صفحه ۳۱] «اما بعد، خداوند متعال خود عهده‌دار شده است که بندگان پرهیزکارش را از امور ناخوشایند نجات بخشد و از آن جا که گمان ندارند، روزی دهد و در قرآن می‌فرماید: «ان الله لا یحب کل خوان کفور» [۸]. «خداوند هیچ خیانتگر ناسپاسی را دوست نمی‌دارد.» بنگر که کدام یک از ما بیشتر مشمول این آیه هستیم.» [۹]. [صفحه ۳۲]

شرافت انسانی

روزی جاسوس عبدالملک در مدینه، به وی گزارش داد: علی بن‌الحسین کنیزی داشته، او را آزاد کرده و سپس وی را تزویج نموده است. عبدالملک طی نامه‌ای که به امام علیه‌السلام نوشت، این کار را برای آن حضرت عیب و نقص شمرد و اعتراض کرد که چرا حضرت با یکی از افراد هم‌شان خود از قریش وصلت نکرده است؟! امام علیه‌السلام در پاسخ وی نوشت: «بزرگتر و بالاتر از پیامبر اکرم کسی نبود، او کنیز و زن مطلقه برده‌ی خود را به همسری گرفت. خداوند هر پستی‌ای را با اسلام بالا برد، هر نقصی را با آن کامل کرد و هر لثیمی را در پرتو آن کریم ساخت، پس هیچ فرد مسلمانی پست نیست و پستی‌اش جز پستی جاهلیت نمی‌باشد.» [۱۰]. [صفحه ۳۳]

همچو ابراهیم خلیل

در آخرین ساعات صحنه‌ی پر بلا‌ی کربلا، حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام، وارد خیمه‌ی امام زین‌العابدین علیه‌السلام که سخت بیمار بود شد. امام حسین علیه‌السلام نگاهی به صورت رنجور و بیمار فرزند نمود و از او پرسید: «فرزندم! عمر من به سر آمده؛ به چه چیز میل داری تا برایت مهیا کنم.» امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «میل دارم به گونه‌ای باشم که در برابر آن چه خداوند برای من خواسته است، خواسته‌ی دیگری نداشته باشم.» «آفرین بر تو که همچون ابراهیم خلیل هستی. هنگامی که نمرودیان، ابراهیم را به طرف آتش پرتاب کردند جبرئیل از او پرسید: آیا خواهش و حاجتی داری تا برآورده سازم؟ [صفحه ۳۴] ابراهیم خلیل گفت: اما از تو، هرگز! فقط خداوند مرا کفایت می‌کند. (و من به هر چه خداوند بخواهد راضی هستم).» [۱۱]. یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آن چه را جانان پسندد [صفحه ۳۵]

امام سجاد در روز عاشورا

امام زین‌العابدین علیه‌السلام در واقعه‌ی خونین کربلا به سختی بیمار بود و در بستر بیماری به سر می‌برد. هنگامی که امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا بی‌یار و یاور ماند، فریاد برآورد: «هل من ذاب، یذب عن حرم رسول الله؟» «آیا کسی هست تا از ناموس و مکتب رسول خدا دفاع کند؟» وقتی که بانوان حرم این سخن جانسوز را شنیدند صدا به گریه بلند کردند. در این هنگام رگ غیرت و مردانگی امام سجاد علیه‌السلام به جوش آمد و با این که سخت بیمار و ناتوان بود با زحمت بسیار برخاست و شمشیری به دست گرفت و از خیمه‌گاه خارج شد. حضرت زینب علیها‌السلام چون حالت نزار امام علیه‌السلام را دید صدا زد: ای پسر برادرم! به

خیمه باز کرد. امام سجاد علیه السلام فرمود: «عمه جان! مرا رها کن تا در رکاب پسر رسول خدا با [صفحه ۳۶] دشمنان اسلام بجنگم.» امام حسین علیه السلام که متوجه جریان شد: فریاد زد: «ای خواهر! او را نگهدار، تا زمین از نسل آل محمد خالی نگردد»، سپس شتابان به سوی امام سجاد علیه السلام آمد و او را به خیمه‌اش برد و فرمود: «فرزندم! می خواهی چه کنی؟!» امام سجاد علیه السلام فرمود: «پدر جان! ندای سوزناک تو رگ‌های دلم را برید و آرامش را از من ربود. اجازه بده به میدان بروم و جانم را فدایت کنم.» امام حسین علیه السلام فرمود: «پسر! تو بیمار و ناتوان هستی و جنگ بر تو روا نیست. تو امام و حجت خداوند پس از من هستی. تو پدر امامان پس از من و سرپرست یتیمان و بیوه‌زنان هستی و باید آنان را به مدینه‌ی جدم برسانی» ... امام سجاد علیه السلام فرمود: «پدرجان! آیا من نگاه کنم و تو کشته شوی. ای کاش زنده نبودم و جانم نثار تو می شد و این صحنه‌ها را نمی دیدم» ... سپس حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرزند گرامی‌اش را در آغوش گرفت و گردن به گردن او گذاشت و گریه سختی نمود و با او وداع کرد. [۱۲]. [صفحه ۳۷]

مکتب هدایت‌گر امام

هنگامی که اسیران آل الله را به شهر شام وارد کردند، پیرمردی در برابر امام سجاد علیه السلام ایستاد و گفت: «خدای را شکر که شما را کشت و نابود ساخت و مردمان را از شر شما آسوده خاطر کرد و امیر المؤمنین یزید را بر شما پیروز کرد!» امام زین العابدین علیه السلام سر به زیر انداخت و سکوت نمود تا مرد شامی آنچه در دل داشت بیرون ریخت. سپس با کمال ادب از او پرسید: - ای پیرمرد محترم! قرآن خوانده‌ای؟ - آری. بسیار. - این آیه را خوانده‌ای؟ «قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی». [۱۳]. [صفحه ۳۸] «بگو برای رسالت خود مزدی از شما نمی خواهم مگر دوستی و محبت با خاندانم» - آری، خوانده‌ام. - این آیه را چگونه؟ «و آت ذالقربی حقه» [۱۴]. «ای پیامبر! حق خویشاوندانت را ادا کن.» - آری، خوانده‌ام. - و این آیه را؟ «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمس و للرسول و لذی القربی» [۱۵]. «بدانید از هر آنچه سود بردید یک پنجم آن مخصوص خدا و رسول و خویشان اوست.» - آری، خوانده‌ام. - و این آیه را؟ «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» «بی شک خداوند متعال می خواهد هر گونه پلیدی و ناپاکی را از شما اهل بیت از بین ببرد و شما را پاک و مطهر سازد.» [صفحه ۳۹] - آری، خوانده‌ام. امام علیه السلام فرمود: «ای پیرمرد محترم! این آیه‌ها در شأن ما نازل شده است. ما «ذوی القربی» هستیم و ماییم اهل بیت پاکیزه و دور از هر گونه پلیدی، ما فرزندان پیغمبر خدا هستیم.» پیرمرد دانست که تمام آن چه درباره‌ی اسیران شنیده است دروغ بوده و این تبلیغات شوم دستگاه پسر معاویه است که مردم را اغفال نموده و فریب داده است، لذا از گفته‌های خویش پشیمان شد و فریاد برآورد: - خداوندا! من از بغضی که از این خاندان پاک در دل داشتم به درگاه تو توبه می کنم و از دشمنان محمد و خاندان پاکش بیزارم. گویند: یزید چون از این جریان اطلاع یافت دستور داد تا پیرمرد هدایت یافته را بکشند. [۱۶]. [صفحه ۴۰]

نمونه ای از شجاعت امام

پس از آن که اسیران اهل بیت علیهم السلام را به صورت اسیر به مجلس عمومی در کاخ عیب‌الله بن زیاد وارد کردند، و سخنان تندی بین او و حضرت زینب کبری علیها السلام رد و بدل شد، نگاه پسر زیاد به امام سجاد علیه السلام افتاد، گستاخانه فریاد زد: - این مرد کیست؟ بعضی از حاضران گفتند: - علی بن الحسین است. - مگر خداوند علی بن الحسین را نکشت؟ حضرت فرمود: «برادری داشتم که او نیز علی بن الحسین (علی اکبر) می گفتند، مردم او را کشتند.» - نه، خدا او را کشت! - «الله یتوفی الأنفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها.» [۱۷]. [صفحه ۴۱] «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند و ارواحی را نیز که نمرده‌اند، به هنگام خواب می گیرد.» - با چه جرأتی این گونه جواب مرا می دهی؟ او را ببرید و گردنش را بزنید! در این هنگام حضرت زینب

علیها السلام برخاست و خود را سپر امام علیه‌السلام قرار داد و خطاب به ابن زیاد، فریاد زد: «آن همه خون از ما ریختی برای تو کافی نیست؟! ای پسر زیاد! کسی از مردان ما را زنده نگذاشتی، اگر می خواهی او را بکشی، مرا نیز با او بکش!» ابن زیاد که از مشاهده‌ی رشادت خاندان رسالت خود را باخته بود گفت: «رهایش کنید، به گمانم همان بیماری و رنجوری او را بکشد.» در آن هنگام امام سجاد علیه‌السلام به عمه‌ی بزرگوارش رو کرد و فرمود: «عمه جان! آرام باش تا من سخن بگویم.» پس رو به ابن زیاد کرد و شجاعانه فرمود: «ابا القتل تهددنی یابن زیاد؟! اما علمت ان القتل لنا عادة و الشهادة لنا کرامة؟!» «پسر زیاد! مرا از مرگ می ترسانی؟ مگر نمی دانی که کشته شدن برای ما امری عادی و شهادت برای ما کرامت و موجب افتخار است؟!» [۱۸]. [صفحه ۴۲]

همچو یعقوب

امام سجاد علیه‌السلام که در عصری پر از اختناق و خفقان به سختی زندگی را می گذراند با یادآوری فاجعه‌ی کربلا به طرق مختلف همواره ظلم و جنایت‌های حکومت اموی را به مردم گوشزد می کرد و نمی گذاشت خاطره‌ی حماسه‌ی جاودان کربلائیان از خاطره‌ها فراموش شود. یکی از این سیاست‌ها، اشک‌های سوزان و گریه‌های پر سوز امام علیه‌السلام بود که ریشه‌ای عاطفی داشت و افکار عمومی را متوجه می ساخت. امام علیه‌السلام هر گاه می خواست آب بیاشامد، تا چشمش به آب می افتاد، اشک از چشمانش سرازیر می شد. وقتی علت این کار را می پرسیدند، می فرمود: «چگونه گریه نکنم در حالی که دشمنان دین خدا، آب را برای حیوانات وحشی و درندگان بیابان آزاد گذاشتند، ولی به روی فرزندان رسول خدا بستند و پدرم را مظلومانه و با لب تشنه به شهادت رساندند. هر گاه به یاد لحظه‌ی شهادت فرزندان [صفحه ۴۳] فاطمه می افتم، گریه گلویم را می فشارد.» روزی خادم آن حضرت عرض کرد: «آقای من! آیا غم و اندوه شما تمامی ندارد؟!» حضرت علیه‌السلام فرمود: «وای بر تو! یعقوب پیامبر یکی از دوازده پسرش را از دست داد با اینکه می دانست او زنده است، به قدری در فراق فرزندش «یوسف» گریست که چشمانش نابینا شد و از شدت اندوه، کمرش خم گشت و موهای سرش سفید شد ولی من به چشم خود کشته شدن پدر و برادر و عمو و هفده نفر از بستگانم را دیدم و پیکرهای غرق به خونشان را که در اطرافم نقش زمین شده بودند مشاهده کردم. پس چگونه ممکن است غم و اندوه من پایان یابد.» [۱۹]. یعقوب در فراق پسر روز و شب گریست تا دیدگانش از غم یوسف سفید شد من چون کنم که آن چه مرا بود سرپرست یک روز جمله از نظرم ناپدید شد سقا ندیده کس به جهان تشنه جان دهد عباس تشنه در لب دریا شهید شد اکبر ز باب خویش تقاضای آب کرد افسوس و آه از پدرش ناامید شد [صفحه ۴۴]

حلم امام

روزی یکی از کنیزان امام سجاد علیه‌السلام به دستان آن حضرت آب می ریخت تا آن جناب دست و روی خود را بشوید. ناگهان ظرف آب افتاد و به سر مبارک امام علیه‌السلام اصابت نمود به گونه‌ای که سر آن حضرت شکست. حضرت علیه‌السلام سرش را به طرف کنیز برگرداند. کنیز که نگران و ترسان شده بود با زیرکی این آیه را خواند: «و الکاظمین الغیظ» «پرهیزکاران خشم خود را فرو می خورند.» امام علیه‌السلام فرمود: خشم خود را فرو بردم. کنیز دنبال آیه را خواند: «و العافین عن الناس» «پرهیزکاران، خطا کاران را می بخشند.» امام علیه‌السلام فرمود: تو را بخشیدم. [صفحه ۴۵] کنیز پایان آیه را خواند: «و الله یحب المحسنین» [۲۰]. امام سجاد علیه‌السلام به کنیز احسان نمود و فرمود: برو، تو را در راه خدا آزاد ساختم. [۲۱]. [صفحه ۴۶]

آسوده خاطر

روایت می کنند امام سجاد علیه‌السلام غلام خود را جهت کاری صدا زد ولی غلام اعتنایی به فرمان آن حضرت نکرد. حضرت

علیه‌السلام تا سه بار غلام را صدا کرد ولی او جواب نداد. و چون امام علیه‌السلام نزد او رفت و پرسید: «چرا صدای مرا می شنیدی ولی جواب نمی دادی؟» گفت: «می دانستم که بر من خشم نمی کنی و از تو ایمن هستم.» امام علیه‌السلام فرمود: «الحمد لله الذی جعل مملوکی یامننی» [۲۲]. «خدای را شکر که زبردست مرا از من آسوده خاطر قرار داد.» [صفحه ۴۷]

خدمت به همسفران

نقل است که امام سجاد علیه‌السلام هیچگاه با کسانی که آن حضرت را می شناختند سفر نمی کرد تا مبادا به خاطر او خود را بیش از حد در زحمت بیندازند و با همسفر های خود شرط می کرد که خدمتکار آنان باشد در آنچه لازم دارند، و در تمام امور مشارکت نماید. در یکی از سفرهای حج که برای همراهانش خدمت می کرد یک نفر، امام علیه‌السلام را شناخت و به همسفران آن حضرت گفت: «هیچ می دانید که این مرد که به شما خدمت می کند کیست؟» گفتند: «بنده‌ای است از بندگان خدا.» گفت: «او امام علی بن الحسین علیه‌السلام است.» پس آنان خود را بر قدم‌های امام علیه‌السلام انداختند و دست و پای امام را بوسیدند و گفتند: «ای پسر پیامبر خدا! آیا می خواستی که ما به آتش دوزخ [صفحه ۴۸] بسوزیم؟! اگر به دست و پا و یا زبان ما به شما جسارتی می شد برای همیشه در هلاکت می افتادیم. چرا خود را به ما نشناسانیدی؟! امام علیه‌السلام لبخندی زدند و متواضعانه فرمودند: «یک مرتبه با کسانی که مرا می شناختند سفر کردم و آنها برای خاطر رسول خدا مرا بسیار احترام نمودند، به حدی که خود را سزاوار نمی دانستم. پس ترسیدم شما نیز با من چنین کنید.» [۲۳]. [صفحه ۴۹]

مرد دلچک

در شهر مدینه مردی دلچک بود که با حرکات خنده آورش مردم را می خندانید. یکبار در جمعی گفت: «این مرد (زین العابدین) حوصله‌ی مرا سر برده است و من تا کنون نتوانسته‌ام او را بخندانم، اما بالاخره او را مضحکه‌ی مردم خواهم کرد.» مدتی گذشت. یک روز مرد دلچک در حضور مردم امام سجاد علیه‌السلام را دید که در حال عبور است. فوراً به دنبال حضرت علیه‌السلام دوید و برای اینکه مردم را بخندانند عبا را از دوش مبارک امام علیه‌السلام بر گرفت و به طرفی دوید. امام علیه‌السلام بدون ذره‌ای توجه راه خود را ادامه داد و به واکنش و خنده‌های مردم ابدا توجهی نفرمود. همراهان امام علیه‌السلام مرد دلچک را تنبیه کردند و عبا را از او پس گرفتند و به دوش آن حضرت انداختند. [صفحه ۵۰] امام علیه‌السلام فرمود: «این شخص که بود؟» گفتند: «مردی دلچک است که اهل شهر را می خندانند.» فرمودند: «از قول من به او بگوئید.» «ان الله یوما یخسر فیہ المبتلون.» «همانا خداوند را روزی است به نام قیامت. چون آن روز فرا رسد بیهوده کاران زیان می کنند.» [۲۴]. [صفحه ۵۱]

سرور عبادت کنندگان

در کتب معتبر روایت شده که شبی امام سجاد علیه‌السلام به نماز و تهجد مشغول بود. شیطان به صورت ماری مهیب به طرف آن حضرت رفت تا به خود مشغولش سازد و از خدا منصرفش نماید انگشت پای آن حضرت را بگرفت و بگزید. امام چهارم علیه‌السلام مانند جدش امیرمؤمنان علیه‌السلام ابدا توجهی به اطراف نداشت و غرق و محو قرب پروردگار خویش بود. در این هنگام از طرف خداوند به آن حضرت خطاب شد: «انت سید العابدین و زین اولیائی الماضین.» [۲۵]. «تو سرور و زیور عبادت کنندگان و زینت اولیای گذشته‌ی من هستی.» [صفحه ۵۲]

زینت عبادت کنندگان

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده است: «هنگامی که روز قیامت بر پا می شود، منادی خداوند ندا می کند: - کجاست زینت عبادت کنندگان؟ در آن هنگام گویی پسر علی بن الحسین را می نگرم که در صحنه‌ی قیامت، بین صفوف مردم، شادمان و خرامان گذر می کند.» [۲۶]. [صفحه ۵۳]

ذوالثنات

امام سجاد علیه‌السلام تجسمی عالی از کمالات و ارزش‌های والای انسانی، زینت بندگان مخلص و صالح الهی، شیفته‌ی سجده و نیایش و عبادت خالص برای خدا بود. او کسی است که از طرف خداوند «زین العابدین» نامیده شد و به جهت کثرت سجودش او را «سجاد» یعنی بسیار سجده کننده نامیدند. یکی از القاب امام سجاد علیه‌السلام، «ذوالثنات» به معنای صاحب پیشانی و زانوان پینه بسته است. در هر سال چندین مرتبه «ثَنَنَهُ» یعنی برآمدگی و پینه، از مواضع سجده‌ی آن جناب از کثرت نماز و سجده ساقط می شد. [۲۷]. [صفحه ۵۴]

اوصاف عبادت سید سجاد

حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام در توصیف عبادت‌های پدر بزرگوارش فرمود: «پدرم در یک شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند، چنان که امیرمؤمنان حضرت علی چنین می کرد. آن حضرت پانصد درخت خرما داشت که در کنار هر یک از آنها دو رکعت نماز می خواند. هنگام نماز رنگ از چهره‌ی پدرم می پرید و همچون بنده‌ای ذلیل در پیشگاه خداوند به نماز می ایستاد و اعضای بدنش از خوف پروردگار به شدت می لرزید و به گونه‌ای نماز می خواند که گویا آخرین نماز اوست و پس از آن از دنیا خواهد رفت.» [۲۸]. [صفحه ۵۵]

در محضر خدا

یک بار که امام زین العابدین علیه‌السلام به نماز ایستاده بود، عبا از دوش مبارکش افتاد و آن حضرت اعتنایی به افتادن عبا ننمود، تا آن که از نماز فارغ گشت. یکی از حاضران پرسید: «ای پسر رسول خدا! چرا عبا را بر دوش مبارکت نینداختی؟» امام علیه‌السلام فرمود: «وای بر تو! آیا نمی دانی که من در محضر چه کسی به نماز ایستاده بودم. نماز بنده قبول نمی شود مگر آن که با توجه کامل قلبی صورت پذیرد.» پرسید: «پس ما با این نمازهای بی توجه و ناقص، خود را به هلاکت انداخته‌ایم؟!» امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «نه، خداوند متعال نمازهای واجب را در صورتی که با اطمینان قلبی اقامه نشود به کمک نمازهای نافله‌ای که می خوانید تکمیل خواهد کرد.» [۲۹]. [صفحه ۵۶]

مناجات جانسوز

یوسف بن اسباط گوید: پدرم برایم تعریف کرد که یک بار در نیمه‌های شب به مسجد الحرام رفتم. صدای سوزناک جوانی که سر به سجده داشت توجه مرا به خود جلب نمود. نزدیک‌تر رفتم. شنیدم که در حالت سجود می گفت: «سجد وجهی متعفرا فی التراب لخالقی و حق له». «صورت خاک آلودم برای آفریدگارم سجده کرد و او سزاوار سجده است.» چون به نزدیکی جوان رسیدم، با کمال تعجب دیدم که او امام عارفان، حضرت سجاد علیه‌السلام است که خاضعانه با خالق خویش نیایش می کند. چون هوا روشن شد به سوی او شتافتم و عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! چرا آن همه خود را زحمت می دهی و در مشقت می اندازی با این که بر همگان معلوم است که خداوند تو را برتری داده و در نزد خود عزیز و ارجمند نموده است؟!» [صفحه ۵۷] امام علیه‌السلام چون

این سخنان را شنید، صدا به گریه بلند کرد و فرمود: پیامبر خدا فرمود: «کل عین باکیه یوم القيامة الا اربعة عین: عین بکت من خشیه الله، و عین فقتت فی سبیل الله، و عین غضت عن محارم الله، و عین باتت ساهرة ساجدة.» «تمامی چشمان در روز قیامت گریانند مگر چهار چشم: ۱- چشمی که از ترس خداوند بگرید؛ ۲- چشمی که در راه خدا کور شده باشد؛ ۳- چشمی که به نامحرم نگاه نکرده باشد؛ ۴- و چشمی که شبانه در حال سجده برای خداوند گریسته باشد.» آن گاه فرمود: «خداوند چون بنده‌ی شب زنده‌دارش را می‌بیند به فرشتگانش مباحثات می‌کند و به آنها می‌گوید: بنده‌ی صالحم را بنگرید که روحش در نزد من و پیکرش در اطاعت من است. بستر خواب را از ترس من رها کرده و رحمت مرا طلب می‌کند. شما شاهد باشید که من او را آمرزیدم.» [۳۰]. [صفحه ۵۸]

دعاهای خاضعانه

طاووس یمانی گوید: «نیمه شبی غرق در سکوت به کنار کعبه رفتم. در آنجا امام سجاد علیه‌السلام را دیدم که وارد «حجر اسماعیل» شد و نماز خواند و آن گاه به سجده رفت. با خود گفتم: «چه نیکوست که نزدیک او شوم و دعاهایش را بشنوم چرا که او فرزند رسول خدا و بنده‌ی مقرب درگاه خداوند است.» شنیدم که می‌فرمود: «عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک، سائلک بفنائک.» «پروردگارا! بنده‌ی حقیرت به در خانه‌ی تو آمده، از پافتاده‌ی درگاهت به آستانت آمده، گدای تو به درگاهت آمده، نیازمند به تو سر به آستانت نهاده.» [صفحه ۵۹] طاووس گوید: دعاهای امام را در حافظه‌ام سپردم و از آن پس در مواقع گرفتاری و پریشانی می‌خواندم و فوراً اندوهم برطرف می‌شد.» [۳۱]. [صفحه ۶۰]

سجده‌های طولانی

«یکی از غلامان امام زین‌العابدین علیه‌السلام گوید: روزی امام علیه‌السلام را دیدم که سر به بیابان گذاشت. من نیز جهت مراقبت از آن حضرت در پی او روان شدم. چون آن حضرت به محل خلوتی رسید پیشانی مبارک را بر سنگ سختی نهاد و به سجده‌ای طولانی فرو رفت. من با اینکه با فاصله‌ی زیادی از آن حضرت ایستاده بودم صدای گریه و ناله‌ی جانسوز آن حضرت را می‌شنیدم. به گوش خود شنیدم که این جملات را در سجده‌اش می‌فرمود: «لا اله الا الله حقا حقا، لا اله الا الله تعبدا و رقا، لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا و صدقا». این جملات را دقیقا هزار مرتبه با سوز و آه وصف ناپذیری تکرار فرمود. و چون سر از سجده برداشت محاسن و صورت مبارکش را دیدم که از اشک‌های چشمش تر شده است.» [۳۲]. [صفحه ۶۱]

مناجات عارفانه

طاووس یمانی گوید: نیمه شبی که همه جا را سکوت گرفته بود به طواف خانه‌ی خدا رفتم. دیدم که جوانی زیبارو و خوش قامت پرده‌ی کعبه را گرفته و با سوز و آه وصف ناپذیری این چنین با پروردگار مناجات می‌کرد: «چشم‌ها به خواب رفته است و ستارگان در آسمان دمیده‌اند و تو پادشاه زنده و پایدار جهان هستی. در این تاریکی شب همه‌ی شاهان و حاکمان، درهای کاخ هایشان را بسته‌اند و نگهبانان بسیاری بر آن گماشته‌اند. (آری همه‌ی درها بسته است) ولی در خانه‌ی تو به روی نیازمندان همواره باز است. و اینک من به درگاه تو پناه آورده‌ام تا به من با نظر رحمت بنگری. ای مهربان‌ترین مهربانان.» سپس این اشعار زیبا را خواند: [صفحه ۶۲] یا من یجیب دعاء المضطر فی الظلم یا کاشف الكرب و البلوی مع السقم قد نام و فدک حول البیت قاطبة و انت وحدک یا قیوم لم تنم ادعوک رب دعاء قد امرت به فارحم بکائی بحق البیت و الحرم ان کان عفوک لا یرجوه ذو شرف فمن یجود علی العاصین بالنعم؟ «ای خدایی که دعای بیچارگان را در تاریکی‌های شب اجابت می‌کنی و ای کسی که دردها و رنج‌ها و بیماری‌ها را برطرف می‌کنی! همه‌ی مهمانان تو در اطراف خانه‌ات خوابیده‌اند و تنها تو هستی که هرگز به خواب نمی‌روی، ای

خدای قیوم! پروردگارا! تو را به دعاهایی که خودت آن را آموخته‌ای می خوانم و از تو می خواهم که به حق خانه و حرمت به چشمان اشکبار من رحم کنی. اگر بخشش تو به مجرمان در گاهت نرسد پس گنهکاران به درگاه چه کسی پناهنده شوند؟!» [صفحه ۶۳] آن قدر مناجات کرد و اشک ریخت که بیهوش افتاد. من دویدم سر مبارکش را به دامن گرفتم در حالی که گریه، به من امان سخن گفتن نمی داد. اشکهایم به صورت امام علیه‌السلام ریخت و آن حضرت به هوش آمد و با حالتی نالان فرمود: «من ذالذی شغلنی عن ذکر ربی» «کیستی که مرا از ذکر پروردگارم باز داشتی؟» عرض کردم: «منم طاووس یمانی، خادم ارادتمند شما. ذلیل و خاک پای شما. ای مولای من! چرا اینقدر گریه می کنی و به درگاه خداوند تضرع و زاری می نمایی. فرمود: «اگر من گریه نکنم پس چه کسی باید بگرید.» گفتم: «شما فرزند رسول خدا و امیرمؤمنان هستید و مادرتان فاطمه‌ی زهرا و پدر گرامی‌تان امام حسین می باشد. شفاعت روز قیامت به دست جد توست و رحمت خداوند زیاد است و نسبت به شما از همه کس بیشتر.» حضرت نگاهی به من نمود و فرمود: «دع عنی و حکایه‌ی ابی و امی و جدی» «واگذار حکایت پدر و مادر و جد و حسب و نسب را.» [صفحه ۶۴] «ان الله خلق الجنة لمن اطاعه و لو کان عبدا حبشیا و خلق النار لمن عصاه و لو کان سیدا قرشیا» «خداوند بهشت را خلق فرمود برای کسی که او را اطاعت کند هر چند غلام حبشی (سیاه رنگ و مجهول‌الهویه) باشد و جهنم را خلق فرمود برای کسی که او را معصیت کند هر چند سید هاشمی (و فرزند پیامبر خدا باشد).» مگر نشنیده‌ای قول خداوند را که می فرماید: «فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون» [۳۳]. «روز قیامت حسب و نسب به کار کسی نمی خورد. چه سود که کسی بگوید من پسر پیغمبر هستم.» شیر را بچه به او ماند همی تو به پیغمبر چه میمانی بگو پسر پیغمبر باید مثل خود پیغمبر باشد. آن حضرت آن قدر در شب‌ها نماز خواند و به عبادت ایستاد که پاهای مبارکش ورم کرد و آیه نازل شد که: [صفحه ۶۵] «طه، ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» [۳۴]. «ای پیامبر ای ماه شب چهارده! ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که تا این حد خود را به مشقت اندازی.» (حالت پیامبر اکرم این چنین بود و بنابراین سادات و ذریه آن حضرت نیز باید خوفشان از بقیه بیشتر باشد.) ای طاووس! اما اینکه سخن از شفاعت پیامبر اکرم گفתי، بدان که به آن نیز اطمینانی نیست، زیرا خداوند می فرماید: «لا یشفعون الا لمن ارتضی» [۳۵]. اگر خدای نباشد ز بنده‌ای خشنود شفاعت همه پیغمبران ندارد سود و اینکه گفתי خداوند رحمت واسعہ دارد، مگر نخوانده‌ای قرآن را که می فرماید: «ان رحمت الله قریب من المحسنین» [۳۶]. «همانا رحمت خداوند شامل حال نیکوکاران است» و نمی دانم که در صف نیکوکاران باشم. این سخنان را فرمود و با دیده‌ی گریان به سجده افتاد و [صفحه ۶۶] مرتب می گفت: «لا اله الا الله حقا حقا، صدقا، صدقا» [۳۷]. آری. بی جهت نیست که خداوند متعال خطاب به امام سجاد علیه‌السلام فرموده است: «تو، آقا و سید عبادت کنندگان و زینت اولیای گذشته‌ی من هستی.» [۳۸]. [صفحه ۶۷]

عبادت علوی

یک روز امام محمد باقر علیه‌السلام بر پدر بزرگوارش وارد شد. دید که آن حضرت غرق عبادت و توجه به خداوند سبحان است، در حالی که رنگ صورتش تغییر کرده و چشمان مبارکش از گریه‌ی بسیار، سرخ گشته است. قدم‌هایش از کثرت سجده ورم کرده و ساق‌هایش از قیام و قعود فراوان پینه زده است. عرض کرد: «پدر جان! چگونه این همه عبادت می کنی و از خود بی خود می شوی؟» امام سجاد علیه‌السلام باز به گریه افتاد و پس از لحظه‌ای سکوت فرمود: «فرزند عزیزم! اگر تو از عبادت جدت امیرمؤمنان علیه‌السلام آگاه می شدی هرگز عبادت مرا به حساب نمی آوردی. عبادت من کجا و عبادت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام کجا؟! برخیز و برخی از صحیفه‌های عبادت جدت را بخوان تا ببینی که عبادت خدا چگونه است.» امام باقر علیه‌السلام می گوید: «پدرم صحیفه‌ای به من داد و چون آن را خواندم دیدم که کار پدرم نسبت به عبادت جدم آسان است.» [۳۹]. [صفحه ۶۸]

راه رسول خدا

یکی از نوادگان امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به نام فاطمه نزد جابر بن عبدالله انصاری آمد و گفت: «ای همنشین رسول خدا! از تو می‌خواهم که امام و سرور ما حضرت سجاد را دریابی. او تنها یادگار پدرش حضرت سیدالشهدا است و ما بر جان او می‌ترسیم.» جابر گفت: «مگر چه شده است؟» عرض کرد: «بر اثر عبادت بسیار بینی‌اش آسیب دیده و پیشانی مبارکش پینه بسته و زانوان و کف دست‌هایش آزرده شده و جانش بر اثر عبادت فراوان افسرده گشته است.» جابر فوراً به محضر امام علیه‌السلام رسید و او را در محراب عبادت مشاهده کرد. کنارش نشست و عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! مگر نه این است که خداوند بهشت را برای شما و دوستان شما و جهنم را برای دشمنان شما آفریده است؟! بنابراین شما که بنده‌ی مقرب خداوند هستید چرا تا این حد خود را به رنج و زحمت می‌اندازید.» [صفحه ۶۹] امام علیه‌السلام فرمود: «ای جابر! ای صحابی رسول خدا! مگر نمی‌دانی که جدم رسول خدا لحظه‌ای خدا را معصیت نکرد و پروردگار متعال او را آمرزید و با این وجود به قدری به عبادت ایستاد که پاهای مبارکش ورم کرد و ساق‌هایش مجروح گشت. شخصی به آن بزرگوار گفت: ای رسول خدا! با اینکه پروردگار گناهان گذشته و آینده‌ی تو را آمرزیده و پاک و منزّه هستی [۴۰] چرا این گونه خود را به زحمت می‌اندازی؟ پیامبر خدا در پاسخ فرمود: «افلا کون عبداً شکوراً»؟! «آیا بنده سپاسگذار خداوند نباشم؟!» جابر عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! جان عزیزت در خطر است و عبادت بسیار تو را ضعیف کرده است؛ با اینکه شما از خاندانی هستید که بلاها و گرفتاری‌ها به وسیله‌ی شما دفع می‌شود و آسمان به یمن وجود شما پا بر جاست.» امام علیه‌السلام فرمود: «ای جابر! تا زنده‌ام راه پدرانم را خواهم پیمود و آنان را الگوی خویش قرار خواهم داد تا آن که با آنان ملاقات نمایم. [۴۱]. [صفحه ۷۰]

صحیفه‌ی سجادیه

از آن جا که امام زین‌العابدین علیه‌السلام در شرایطی سخت و پر از خفقان می‌زیست، به ناچار از سلاح دعا و مناجات بهره گرفت و معارف حقه‌ی دین را در قالب ادعیه و مناجات بیان فرمود. مجموع دعاهای امام سجاد علیه‌السلام در کتابی به نام «صحیفه‌ی سجادیه» گرد آمده است که پس از قرآن مجید و نهج‌البلاغه، مهم‌ترین گنجینه‌ی پر بهای حقایق و معارف آسمانی به شمار می‌رود. به طوری که این کتاب نورانی را «اخت القرآن» (خواهر قرآن) و «زبور آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم لقب داده‌اند. صحیفه‌ی سجادیه شامل ۵۴ دعا است که متضمن مسائل عقیدتی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و پاره‌ای از احکام شرعی و قوانین طبیعی می‌باشد. فهرست عناوین دعاها بدین قرار است: ۱- ستایش خدا ۲- درود بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان او [صفحه ۷۱] ۳- درود بر ملائکه‌ی حامل عرش ۴- طلب رحمت برای پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۵- دعای آن حضرت علیه‌السلام برای خود و دوستانش ۶- دعا هنگام صبح و شب ۷- دعا به هنگام حوادث مهم و اندوهبار ۸- در پناه جستن به خدا از ناملایمات و اعمال زشت ۹- در شوق به طلب آموزش ۱۰- در پناه بردن به درگاه خداوند ۱۱- در طلب کردن عاقبت نیکو ۱۲- در اعتراف به گناه و طلب توبه ۱۳- در طلب کردن حوائج ۱۴- در شکایت از ستمگران و ظالمان ۱۵- دعا هنگام بیماری و گرفتاری ۱۶- دعا برای بخشش از گناهان ۱۷- درخواست دفع شر شیطان و پناه بردن به خداوند از دشمنی و مکر او ۱۸- دعا به هنگام رفع خطر و پس از برآورده شدن حاجات ۱۹- دعا برای طلب باران به هنگام خشکسالی ۲۰- دعا برای طلب اخلاق نیکو و رفتار پسندیده ۲۱- دعا هنگام حزن و اندوه ۲۲- دعا به هنگام سختی‌ها و مشکلات [صفحه ۷۲] ۲۳- در طلب سلامتی و شکر بر آن ۲۴- دعای حضرت برای پدر و مادرش ۲۵- دعا برای فرزندان ۲۶- دعا برای همسایگان و دوستان ۲۷- دعا برای سربازان و مرزداران ۲۸- در پناه بردن به خداوند ۲۹- دعا برای گشایش در رزق ۳۰- دعا برای ادای قرض ۳۱- دعا برای طلب توبه ۳۲- دعا پس از

نماز شب ۳۳- درخواست خیر ۳۴- دعا هنگام گرفتاری‌ها و هنگام دیدن کسی که به رسوایی گناه گرفتار شده بود ۳۵- دعا در مقام رضا، هنگام دیدن دنیا داران ۳۶- دعا هنگام شنیدن صدای رعد و برق و دیدن ابر و برق ۳۷- اعتراف به ناتوانی از شکر نعمت‌های خداوند ۳۸- عذرخواهی از کوتاهی در ادای حقوق بندگان خدا ۳۹- درخواست بخشش و رحمت ۴۰- دعا به هنگام یاد مرگ یا اطلاع از مرگ کسی ۴۱- در طلب پرده پوشی و نگهداری از گناه ۴۲- دعا به هنگام ختم قرآن [صفحه ۷۳] ۴۳- دعا هنگام نظر کردن به ماه نو و رؤیت هلال ۴۴- دعای اولین روز ماه رمضان ۴۵- دعا در وداع با ماه رمضان ۴۶- دعا روزهای عید فطر و جمعه ۴۷- دعا در روز عرفه ۴۸- دعا در روزهای عید قربان و جمعه ۴۹- دعا برای دفع مکر دشمنان ۵۰- دعا در ترس از خدا ۵۱- دعا در تضرع و زاری به درگاه خداوندی ۵۲- اصرار در خواهش از خدا ۵۳- در مقام کوچکی و حقارت در پیشگاه خداوند ۵۴- درخواست رفع اندوه‌ها از خداوند [صفحه ۷۴]

کنجینه‌ای گرانبها

در سال ۱۳۵۳ ه ق مرجع تقلید شیعیان جهان، مرحوم آیه الله العظمی نجفی مرعشی قدس سره نسخه‌ای از کتاب شریف صحیفه‌ی سجادیه را برای علامه‌ی معاصر، مؤلف تفسیر طنطاوی (مفتی اسکندریه) به شهر قاهره فرستاد. عالم سنی مذهب پس از سپاس و تشکر از دریافت این هدیه‌ی گرانبها و ستایش فراوان از آن در پاسخ چنین نوشت: «به راستی که این از بدبختی ماست که تاکنون بر این اثر گرانبها و جاوید که از موارث نبوت است، دست نیافته بودیم، من هر چه در آن می‌نگرم، آن را از گفتار مخلوق برتر و از کلام خالق پایین‌تر می‌بینم». [۴۲]. [صفحه ۷۵]

صاحب انبان

لطف و کرم امام چهارم علیه‌السلام به تهیدستان و بینوایان بر همگان شهره است. دست نوازش‌گری که تا پایان عمر آن حضرت، بر سر یتیمان و مساکین بود. آن امام همام هزینه‌ی زندگی صد خانواده‌ی تهیدست مدینه را بر عهده داشت. شب‌ها کیسه‌ی پر از نان را بر دوش مبارک می‌گرفت و به طور ناشناس به مستحقان می‌رساند و آنان هرگز آورنده‌ی غذاها را نشناختند تا آن که پس از شهادت آن حضرت به واقعیت امر پی بردند. امام سجاد علیه‌السلام شبانه و پنهانی کیسه‌ی نان و غذا را به گرسنگان می‌رسانید و می‌فرمود: «صدقه‌ی پنهانی، آتش خشم خدا را خاموش می‌کند». [صفحه ۷۶] تهیدستان که به امام ناشناس انس گرفته بودند و صدای قدم‌های آن حضرت را می‌شناختند. در استقبال از او می‌گفتند: «جاء صاحب الجراب» «صاحب انبان (کیسه‌ی غذا) به کمک ما آمد». [۴۳]. [صفحه ۷۷]

توشه‌ی آخرت

حمران بن أعین گوید: امام سجاد علیه‌السلام همواره غذاهای یتیمان و زمینگیران را شخصا حمل می‌کرد و با دست خود در دهان ناتوانان غذا می‌گذارد و هرگز غذا نمی‌خورد، مگر اینکه ابتدا به فقرا غذا برساند. آن حضرت دو مرتبه تمام ثروت خود را بین نیازمندان تقسیم کرد. هرگاه به فقیری بر می‌خورد و به او کمک می‌رساند، می‌فرمود: «آفرین بر تو که توشه‌ی مرا به سوی آخرت حمل می‌کنی». [۴۴]. [صفحه ۷۸]

مسافرت بی بازگشت

زهری گوید: در شبی سرد و زمستانی امام زین‌العابدین علیه‌السلام را دیدم که کیسه‌ای از آرد و دسته‌ای هیزم بر دوش گرفته بود و

حرکت می کرد. نزدیک رفته و پرسیدم: «ای فرزند رسول خدا این بار چیست؟» فرمود: «قصد سفر دارم؛ و این بار، توشه‌ی سفر من است.» گفتم: اگر اجازه فرمایید غلام من حمل بار را به عهده می گیرد.» فرمود: «هرگز.» گفتم: «اجازه فرمایید تا خودم بار را به دوش بگیرم. شما خسته و ناتوان شده‌اید.» فرمود: «زهری! من هرگز زحمتی را که موجب نجات من در سفر است از خود دور نخواهم کرد. به دنبال کار خود برو و مرا واگذار.» [صفحه ۷۹] زهری گوید: «امر امام علیه‌السلام را اطاعت کردم و از حضرت جدا شدم.» چند روزی نگذشته بود که امام علیه‌السلام را در مدینه دیدم. متعجبانه به حضورش رفته و پرسیدم: «ای پسر رسول خدا! شما فرمودید به سفر می روم ولی نرفته‌اید!» حضرت فرمود: «آری، قصد سفر بود اما نه سفری دنیایی که تو گمان کردی، بلکه مقصودم سفر بی‌بازگشت آخرت بود و من خود را برای آن سفر آماده می کردم. آمادگی برای سفر آخرت به این است که از گناه پرهیز کنی و به نیازمندان کمک نمایی.» [۴۵]. [صفحه ۸۰]

دوش‌های پینه بسته

هنگامی که امام زین‌العابدین علیه‌السلام به شهادت رسید، به هنگام غسل دیدند که دوش‌های مبارک آن حضرت پینه بسته و پشت مبارکش دارای خراش‌هایی است. برخی پرسیدند: «این خراش‌ها برای چیست؟» و جواب شنیدند که: «این ورم‌ها و خراش‌ها و پینه‌ها، آثار کیسه‌های آرد و غذا می باشد که آن حضرت در نیمه‌های شب و به طور ناشناس به دوش می گرفت و به محتاجان می رسانید.» [۴۶]. [صفحه ۸۱]

از ترس قصاص

امام سجاد علیه‌السلام در بستر شهادت به فرزندش امام باقر علیه‌السلام فرمود: «پسرم! من بیست مرتبه با شترم از مدینه به زیارت خانه‌ی خدا رفته و در تمام مدت عمر، حتی یک تازیانه به او نزد!» . و در مورد علت این کار فرمودند: «قصاص در روز قیامت به قدری دامن گیر مجرمان می شود که من از ترس آن حتی به شترم تازیانه نزد.» هنگامی که حضرت علیه‌السلام از دنیا رفت و به خاک سپرده شد آن شتر گردش را روی قبر امام علیه‌السلام نهاد و ناله‌های سوزناک سرداد. امام باقر علیه‌السلام تا دو مرتبه شتر را برگرداند اما طولی نکشید که شتر بازگشت و در خاک غلتید و از دیدگان اشک ریخت و تا سه روز در آن حالت باقی ماند. امام باقر علیه‌السلام فرمود: «شتر را رها کنید که در حال وداع است.» مدتی نگذشت که شتر در کنار قبر مطهر امام علیه‌السلام جان سپرد! [۴۷]. [صفحه ۸۴]

کرامات امام سجاد علیه السلام

اشاره

نور چشم‌زاده‌ی زهرا، علی بن‌الحسین شافع روز جزا، یعنی امام چارمین سر امکان، نور یزدان، قبله‌ی اهل جهان شاه دوران، قلب ایمان، کعبه‌ی اهل یقین آن که شد اندر زمان، فلک هدایت را امان و آن که شد اندر زمین، ملک ولایت را امین [صفحه ۸۵]

گواهی حجرالاسود

در کتاب شریف اصول کافی از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام نقل شده: چون سیدالشهداء به درجه‌ی رفیع شهادت نائل شد و پدرم (امام زین‌العابدین علیه‌السلام) پس از اسارت به مدینه بازگشت، روزی محمد بن حنفیه حضور پدرم مشرف شد و عرض

کرد: «پیامبر اکرم پس از خود وصایت و خلافت را به امیرمؤمنان واگذار نمود و آن حضرت نیز پس از خود خلافت را به فرزند بزرگش امام حسن سپرد و او نیز برادرش حسین را به جانشینی خویش معرفی فرمود و پس از آن که او شهید شد من که برادر آن حضرت هستم و عمرم هم از شما افزون تر است باید به امامت برسم. لذا امر امامت را به من واگذار و در این باره با من منازعه مکن.» پدرم در پاسخ فرمود: «یا عم اتق الله و لا- تدعی ما لیس لک بحق، انی [صفحه ۸۶] اعطک ان تکون من الجاهلین.» ای عموی گرامی! از خداوند بترس و هرگز ادعا مکن چیزی را که می دانی از برای تو نیست و تو را به خدا پند می دهم که سخن جاهلانه مگویی.» «پدر بزرگوارم پیش از آن که در کربلا قدم به میدان جهاد بگذارد به خیمه‌ی من درآمد و تمام وصایای خود را به من فرمود و اسم اعظم حق را به من آموخت و مرا وصی خویش و خلیفه‌ی بعد از خود قرار داد و اکنون هم تمام کتب انبیاء و سلاح رسول الله که نشانه‌ی امامت است در نزد من حاضر است و من شما را به خدا پناه می دهم که متعرض امری شوید که موجب کوتاهی عمر و تشتت امور گردد و یقین بدان که خداوند امامت را در نسل امام حسین قرار داده است چنانچه پیامبر اکرم مکرر به این موضوع اشاره فرموده‌اند و مع ذلک اگر خواسته باشی در این باب با من منازعه نمایی، اگر موافقی به نزد حجرالاسود می رویم و حقیقت امر را از آن سنگ بهستی سؤال می کنیم.» محمد بن حنفیه پذیرفت و هر دو، نزد سنگ حاضر شدند. حضرت به محمد فرمود: «جلو برو، حجر را ببوس و از حق تعالی تقاضا نما تا حجرالاسود را به نفع تو به تکلم در آورد.» محمد حنفیه نزد حجر آمده و آن را بوسید و از او خواست در مورد نزاع آنان سخن بگوید ولی از سنگ صدایی برنیامد. [صفحه ۸۷] آن‌گاه پدرم به کنار حجر آمد، آن را بوسید و فرمود: «ای سنگ! از تو سؤال می کنم به حق خداوندی که میثاق انبیاء و میثاق اوصیاء و میثاق مردم را در نزد تو نهاده است، ما را خبر ده از وصی و امام بعد از حسین.» ناگهان حجرالاسود چنان حرکتی نمود که ترسیدند از جای خود کنده شود، سپس با عبارت عربی روشن و فصیح گفت: «اللهم ان الوصیة و الامامة بعد الحسین بن علی و ابن فاطمة بنت رسول الله لک.» «به درستی که وصایت و امامت بعد از حسین، پسر علی و فرزند فاطمه، دختر پیامبر از برای تو می باشد.» با مشاهده‌ی این کرامت شگفت، محمد بن حنفیه و پیروانش فوراً به امامت پدرم گرویدند [۴۸]. مرحوم علامه «مامقانی» در کتاب رجال خویش در این باره می نویسد: اما موضوع تنازع محمد حنفیه با امام سجاد علیه‌السلام از برای آن بوده که جمعی جهال می گفتند: «با اینکه محمد حنفیه فرزند بلافصل علی علیه‌السلام است و دارای فضائل بسیاری می باشد، چطور ممکن است امامت به نوه‌ی علی علیه‌السلام برسد؟! محمد بن حنفیه چون گریباننش به دست این عده‌ی نادان افتاده [صفحه ۸۸] بود لذا این نقشه را پیاده کرد تا هم ریشه‌ی این فساد را قطع کند و هم مقام امام عصر خویش، زین العابدین علیه‌السلام را به مردم بشناساند. شاهد بر این مدعا این که: چون حجرالاسود به امامت آن حضرت شهادت داد، محمد در حضور مریدان بسیارش، دست امام سجاد را بوسید ولی متأسفانه هنوز تعدادی از پیروان نادان محمد بن حنفیه باقی هستند که معتقدند او از دنیا نرفته است بلکه در کوه رضوی که یکی از کوه‌های مدینه است غائب گشته و روزی ظهور خواهد کرد و زمین را پر از عدل و داد می کند پس از آن که پر از ظلم و جور شده باشد. [صفحه ۸۹]

معجزه‌ی شگفت

در ایام خرابه نشینی اسیران کربلا، یکبار صیادی در حالی که بچه آهوئی را صید کرده بود از آن حدود می گذشت. کودکان و یتیمان خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون بچه آهو را دیدند، آن را تقاضا کردند. پس امام زین العابدین علیه‌السلام صیاد را صدا زد و فرمود: «ای صیاد! بچه آهو را مدتی در این خرابه رها کن تا این کودکان یتیم و مصیبت دیده اندکی سرگرم و شادمان شوند.» صیاد گفت: «من این آهو را به عنوان هدیه برای خالد فرزند یزید می برم تا در قبال آن جایزه بگیرم.» امام علیه‌السلام فرمود: «آهو را به من بده تا من به تو جایزه بدهم.» صیاد نگاهی به خاک نشینان خرابه‌ی شام نمود و نظری به چهره‌ی پریشان امام

زین العابدین علیه السلام انداخت و گفت: «چگونه به من جایزه می دهید با اینکه حال و روز شما معلوم است.» امام علیه السلام فرمود: «ای صیاد نزدیک بیا و دامن خود را بگشا» [صفحه ۹۰] و آن گاه با دست اعجاز خاک‌های خرابه را در دامن صیاد ریخت و او در کمال تعجب و بهت زدگی مشاهده کرد که خاک‌ها و ریگ‌ها مبدل به طلا و جواهرات درخشان می شوند. پس خود را به قدم‌های آن حضرت انداخت و بوسه داد و گفت: «ای بزرگ مرد! شما کیستید و این اسیران چه کسانی هستند؟! شما که این همه نزد خداوند متعال احترام و جلالت دارید و خاک را با نظری کیمیا می نمایید، در این خرابه چه می کنید؟!» امام علیه السلام فرمود: «من حجت خداوند بر روی زمینم و اینان ذریه ی رسول خدا و از خاندان پیامبر اکرم می باشند.» صیاد با ناله و شیون گفت: «چرا در خرابه جا گرفته اید؟» امام علیه السلام فرمود: «ما خاندان پیغمبر، رضایت خداوند را بر رضایت خویش مقدم داشته‌ایم.» [۴۹]. یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آن چه را جانان پسندد [صفحه ۹۱]

نفرین مستجاب

«منهال بن عمرو» یکی از اهالی کوفه می گوید: برای انجام حج به مکه رفتم و در آن جا به محضر امام سجاد علیه السلام شرفیاب شدم. آن حضرت چون مرا دید و از محل اقامتم پرسید و فرمود: «از حرمه بن کاهل اسدی (قاتل برادر شیرخوارم علی اصغر) چه خبر؟» گفتم: «او زنده است و در کوفه سکونت دارد.» امام علیه السلام با چشمانی اشکبار دست به آسمان بلند کرد و سه مرتبه فرمود: «اللهم اذقه حر الحديد، اللهم اذقه حر النار.» «پروردگارا! داغی آهن را به او بچشان. پروردگارا او را به آتش دوزخ بسوزان.» من از سفر حج بازگشتم و چون باخبر شدم که (مختار) در [صفحه ۹۲] کوفه به خونخواهی امام حسین علیه السلام قیام کرده است با یکی از دوستانم به قصد دیدار او حرکت کردیم. چون به محضر مختار رسیدیم، دیدیم مختار اسب خود را طلبد و با سپاهیانش به محله‌ی کناسه‌ی کوفه حرکت نمود. ما نیز با مختار همراه شدیم و دانستیم که او مأمورانی را برای دستگیری «حرمه» فرستاده است. مدتی نگذشت که مأموران مختار، حرمه را دست بسته آوردند. مختار چون نگاهش به حرمه‌ی جنایتکار افتاد فرمود: «حمد و سپاس خدایی را که مرا بر تو مسلط نمود.» آن گاه دستور داد تا دست‌های حرمه را قطع کنند. این فرمان فوراً اجرا شد. مختار دستور داد تا پاهای او را نیز قطع کنند. و مأموران اجرای حدود، این فرمان را نیز به اجرا درآوردند. آن گاه مختار دستور داد تا آتش روشن کنند و حرمه را در میان آتش سوزان بسوزانند. منهال بن عمرو گوید: چون حرمه را در میان آتش سوزان دیدم، ناخود آگاه به یاد دعای امام سجاد علیه السلام در مکه افتادم و از روی تعجب چند بار گفتم: «سبحان الله، سبحان الله... مختار متوجه من شد و فرمود: «چرا تسبیح گفتی؟» من داستان خود و دعای امام علیه السلام را نقل کردم و گفتم اینک [صفحه ۹۳] از مشاهده‌ی اجرای نفرین امام علیه السلام به دست تو متعجب شدم و خدای را تسبیح گفتم. مختار از شنیدن این خبر بسیار شادمان و هیجان زده شد و گفت: «الله، الله. آیا به راستی ابوالحسن در مورد حرمه این چنین نفرین فرمود.» گفتم: «آری به خدا سوگند.» مختار فوراً از اسب پیاده شد و دو رکعت نماز خواند و سجده‌ای طولانی به جا آورد و خدا را به سبب افتخاری که نصیبتش شده بود شکر گفت. سپاه مختار پس از سوزاندن حرمه به طرف کوفه بازگشت. چون به مقابل خانه‌ام رسیدیم به مختار گفتم: «ای امیر! مرا سرفراز کن و امروز ناهار میهمان من باش.» مختار فرمود: «ای منهال! تو به من خبر می دهی که ابوالحسن سه بار حرمه را نفرین نمود و آن گاه دیدی که نفرین ابوالحسن به دست من اجرا شد و با این وجود مرا برای صرف غذا دعوت می کنی؟ امروز روز غذا خوردن نیست بلکه روزی است که باید به شکرانه‌ی اجرای خواسته‌ی ابوالحسن به دست من روزه گرفت.» [۵۰]. [صفحه ۹۴]

دعای مستجاب

سر بریده‌ی ابن زیاد، جنایتکار معروف فاجعه‌ی کربلا و عده‌ای دیگر از سران حکومت یزیدی را نزد مختار آوردند. مختار چون سر بریده‌ی عبيدالله بن زیاد را مشاهده کرد بسیار شادمان گشت و خداوند را شکر گفت. آن گاه دستور داد تا سریعا سر را به مدینه، نزد امام زین العابدین علیه‌السلام بفرستند تا اندکی خاطر آن حضرت شاد گردد. چون سر ابن زیاد را برای امام علیه‌السلام آوردند آن حضرت مشغول صرف صبحانه بود. پس خدای را شکر نمود و فرمود: «هنگامی که ما را به صورت اسیر به کوفه در بارگاه ابن زیاد وارد کردند، دیدم که او صبحانه می خورد و سر مبارک پدرم را در کنار خود نهاده و به آن اهانت می کند. در آن لحظه از خداوند خواستم تا مرا نمراند تا اینکه هنگام صرف صبحانه سر بریده‌ی ابن زیاد را به من نشان دهد. حمد و سپاس خدایی را که دعایم را مستجاب فرمود و آن گاه سر به سجده نهاد و عرض کرد: [صفحه ۹۵] «حمد و سپاس خداوندی را که انتقام مرا از دشمنم گرفت. خداوند پاداش نیک به مختار عنایت فرماید.» [۵۱]. [صفحه ۹۶]

مهر امامت

مردی به نام غانم بن ام غانم به همراه مادرش داخل مدینه گردید و از مردم پرسید: «آیا در بنی هاشم مردی را می شناسید که نامش علی باشد.» گفتند: «آری، و او را به خانه‌ی علی بن عبدالله بن عباس بردند.» غانم گوید: چون به نزد او رفتم گفتم: «با من سنگی است که امیرمؤمنان علی و امام حسن و امام حسین آن را به دست اعجاز مهر کرده‌اند و شنیده‌ام که جانشین امام حسین مردی به نام علی است که از بنی هاشم می باشد و از علائم امامت او این است که سنگ به دستش مثل موم نرم می شود و اثر مهر بر آن نقش می بندد.» علی بن عبدالله چون این سخنان را شنید برآشفت و فریاد زد: «ای دشمن خدا! دروغ گفتمی و به علی بن ابی طالب و فرزندانش بهتان زدی.» و آن گاه دستور داد مرا گرفتند و کتک زیادی زدند و آن [صفحه ۹۷] سنگریزه را نیز از من گرفتند و بردند. در همان شب امام حسین علیه‌السلام را به خواب دیدم که سنگ را به من داد و فرمود: «نزد فرزندم علی برو که او مقصود تو را برآورده می سازد.» چون از خواب بیدار شدم و سنگ را در دست خود دیدم با شوقی وصف ناپذیر به خدمت امام علی بن الحسین علیه‌السلام شرفیاب شدم. آن حضرت فرمود: «آن سنگ را که مهر امامت جدم امیرمؤمنان و عمویم حسن و پدرم حسین بر آن نقش بسته است به من بده» و فوراً آن را مهر زد و فرمود: «این است آن چه که در طلب آن بوده‌ای. اما فعلا کسی را بر آن آگاه مکن.» غانم بن ام غانم در این باره اشعاری مدح آمیز سرود که نقل آن با خلاصه‌ی ما سازگار نیست. [۵۲]. [صفحه ۹۸]

شفای مریض

امام باقر علیه‌السلام می فرماید: «روزی زنی به نام «حبابه‌ی والیه» که از شیعیان مخلص بود و به بیماری برص (پسی) مبتلا گشته بود در حالتی گریان و نالان بر پدرم وارد شد. پدرم (امام سجاد علیه‌السلام) عرض کرد: «چرا گریان هستی؟» گفت: «فدایت شوم، اهل کوفه مرا ملامت می کنند و می گویند اگر امام تو دارای ولایت مطلقه و امام به حق می بود هر آینه دعا می کرد و این مرض برص را از چهره‌ی تو نابود می کرد.» پدرم فرمود: «حبابه نزدیک بیا!» و آنگاه دعایی به آهستگی تکلم کرد و فرمود: «ای حبابه! اینک حرکت کن و در آئینه بنگر که اصلا اثری از مرض در خود نخواهی دید. حبابه گوید: هنوز به منزل نرسیده بودم که شفا یافتم و چون در مجالس زنان شرکت می کردم همگان متعجب و متحیر بودند که چگونه صورت بیمار من به بهترین شکل نیکو شده بود.» [۵۳]. [صفحه ۹۹]

جوان شدن در پیری!

در کتاب شریف اصول کافی آمده است: زنی که معروف به «حبابه‌ی والیه» بود گفت: در وقتی که امیرمؤمنان علیه‌السلام در کوفه

تشریف داشتند، در مسجد کوفه به خدمتشان مشرف شدم. از آن جناب، علامت و نشانه‌ی امامت را پرسیدم. حضرت به سنگی که بر زمین مسجد افتاده بود اشاره کرد و آن را خواست. سنگ را به دست امام دادم. آن حضرت انگشتر خویش را از دست بیرون آورد و بر سنگ زد. دیدم که اثر و نقش رنگین انگشتری بر سنگ به جا ماند، مثل این که انگشتر را بر موم نرم فرو برده باشد. آنگاه فرمود: «ای حبابه! هر که بعد از من چنین نمود او امام پس از من است.» [صفحه ۱۰۰] پس از شهادت امیرمؤمنان علیه‌السلام به حضور امام حسن علیه‌السلام مشرف شدم و عرض کردم: «ارنی دلالة الامامة» «علامت امامت خویش را به من نشان دهید.» امام حسن علیه‌السلام فرمود: «ای حبابه! آن سنگی را که پدرم مهر نمود به من بده» و آن گاه انگشتر خویش را بر آن سنگ زد و فوراً نقش پیدا کرد. بعد از امام حسن علیه‌السلام همین عمل را امام حسین علیه‌السلام انجام داد و چون نوبت به امام سجاد علیه‌السلام رسید عمر من به ۱۱۳ سال رسیده بود و قدم خمیده گشته بود و پیری مرا از پای در آورده بود. چون به محضر امام زین‌العابدین علیه‌السلام رسیدم، آن حضرت را مشغول نماز دیدم و آن حضرت چون از یک نماز فارغ می‌گشت فوراً نماز دیگری را از سر می‌گرفت. چون انتظار من به طول انجامید به پا خاستم تا بروم. ناگهان امام علیه‌السلام با دست اعجاز به من اشاره نمود. به قدرت کامله‌ی الهی و توجهات امام سجاد علیه‌السلام ناگاه جوانی به من برگشت و چون دختری نوجوان شدم! آن گاه به من فرمود: «ای حبابه! آن سنگ را به من بده.» [صفحه ۱۰۱] و آن را مهر فرمود. حبابه گوید: من به محضر امام باقر و امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام نیز رسیدم و چون به محضر امام هشتم علیه‌السلام رسیدم بار دیگر پیر و نحیف شده بودم. آن حضرت سنگ را برایم مهر نمود و فرمود: «اینک مهبای سفر آخرت باش که به زودی از دنیا خواهی رفت.» [۵۴]. حبابه - این زن سعادت‌مند - پس از ۹ ماه از دنیا رفت و امام رضا علیه‌السلام بر جنازه‌ی او نماز گزارد. [صفحه ۱۰۲]

نجات کودک

روزی امام سجاد علیه‌السلام در نزدیکی چاهی مشغول نماز بود. طفلی که تازه با دست و زانو به راه افتاده بود در صحن خانه، حرکت می‌کرد. ناگهان دیدند که طفل به سر چاه عمیقی رسیده است و هر لحظه امکان دارد که به چاه سرنگون شود. مادر طفل که می‌دید کودکش در آستانه‌ی مرگ است و کسی را نیز جرأت نزدیک شدن به کودک نیست مرتب فریاد می‌زد و می‌گریست و چون امام علیه‌السلام را نزدیک‌ترین فرد به کودک دید از آن حضرت کمک خواست. امام سجاد علیه‌السلام بدون ذره‌ای توجه به اطراف خود و با آرامش تمام همچنان به نماز مشغول بود و کودک خردسال چون سر را داخل چاه کرد به داخل آن سقوط کرد و آه از نهاد مردم برآورد. مادر طفل، صدای گریه به آسمان بلند کرد و خطاب به امام سجاد علیه‌السلام گفت: [صفحه ۱۰۳] «شما بنی‌هاشم چقدر سخت دل هستید. کودکم در چاه افتاد ولی تو نمازت را قطع نکردی تا آن را نجات دهی.» چون نماز حضرت تمام شد. بر سر چاه آمد و دست دراز کرد و به قدرت خداوندی طفل را از ته چاه گرفت و نزد مادرش گذاشت و فرمود: «ای ضعیف‌الیقین! بگیر طفلت را. من خدمت کسی را می‌کردم که در قعر چاه کودک تو را حفظ کرد.» [۵۵]. [صفحه ۱۰۴]

دعای باران

مرحوم طبرسی در «احتجاج» نقل می‌کند: در یکی از سفرهایی که امام سجاد علیه‌السلام به طور ناشناس به حج مشرف شده بود اهل مکه در خشکسالی و بی‌آبی سختی به سر می‌بردند. جمعی از عابدان و زاهدان مکه به دور خانه‌ی خدا جمع شدند و از برای باران آمدن دعا کردند ولی ابدا اثری نکرد. امام سجاد علیه‌السلام به آنان فرمود: «اگر در بین شما یک نفر خدا را دوست می‌داشت، هر آینه دعایش مستجاب می‌شد.» جمعی گفتند: «شما دعا کنید.» حضرت علیه‌السلام فوراً به کنار کعبه آمد و سر به سجده

نهاد و فرمود: «سَيِّدِي بِحُبِّكَ لِي إِلَّا سَيِّمْتَهُمُ الْعَيْثُ». «پروردگارا! اگر مرا دوست داری باران رحمت را بر بندگانت ببار». [صفحه ۱۰۵] هنوز آن حضرت سر از سجده بر نداشته بود که آسمان ابری شد و مثل دهنه‌ی مشک پر از آب، باران بارید. یکی از عباد به خدمت امام علیه‌السلام شتافت و گفت: «از کجا دانستی که خداوند تو را دوست دارد که او را چنین قسم دادی؟!» امام علیه‌السلام فرمود: «اگر خداوند مرا دوست نمی‌داشت هرگز مرا به خانه‌اش دعوت نمی‌کرد.» آن مرد عابد از عده‌ای از مردم که همراه امام علیه‌السلام بودند پرسید: «این شخص جلیل‌القدر کیست؟» گفتند: «او زین العابدین، فرزند حسین بن علی است.» [۵۶]. [صفحه ۱۰۶]

باز شدن زنجیرها

ابن شهاب زهری گوید: روزی که امام چهارم علیه‌السلام را به فرمان عبدالملک بن مروان در غل و زنجیر کرده بودند و با گروهی از مأموران به عنوان تبعید به طرف شام حرکت می‌دادند، من از مأموران حکومتی برای خداحافظی با امام سجاد علیه‌السلام اجازه‌ی ملاقات گرفتم. چون به خدمت مبارکش شرفیاب شدم و آن حضرت را دیدم که پاهایش در بند و دستانش در غل و زنجیر است به گریه افتادم و گفتم: «ای کاش غل و زنجیر به گردن من بود و شما آزاد و سالم و آسوده می‌بودید.» امام علیه‌السلام فرمود: «ای زهری! نگران مباش، اگر بخواهم این رنج‌ها از من برداشته می‌شود ولی آن را از این جهت که مرا به یاد عذاب الهی در قیامت می‌اندازد دوست دارم و شما نیز هر گاه چنین [صفحه ۱۰۷] احوالی را دیدید عذاب خدا را به خاطر آورید و از آن اندیشه‌ی نمایید.» آنگاه فرمود: «این وضع تا مسافت دو منزلی مدینه، بیشتر ادامه نخواهد یافت.» زهری گوید: من با امام علیه‌السلام خداحافظی کردم، پس از چهار روز دیدم که مأموران حکومتی و گماشتگان آن حضرت سراسیمه و مضطربانه به مدینه بازگشته‌اند و در جستجوی امام علیه‌السلام هستند. چون علت را پرسیدم گفتند: «هنگامی که به دو منزلی مدینه رسیدیم شب فرا رسید. ما آن حضرت را در حالیکه در غل و زنجیر بسته بودیم در خیمه‌ای جا دادیم. صبح که فرا رسید و داخل آن خیمه شدیم اثری از حضرت ندیدیم و با کمال تعجب غل و زنجیر را بر زمین افتاده دیدیم و تا این لحظه آن حضرت را نیافته‌ایم.» زهری در ادامه گوید: پس از آن واقعه حیرت‌انگیز به شام رفتم و عبدالملک مروان را دیدم و او از من احوال پرسید و من آن چه را دیده و شنیده بودم نقل کردم. عبدالملک دیوانه‌وار گفت: «به خدا سوگند در همان روزی که نگهبانان به دنبال ابوالحسن می‌گشتند، آن حضرت نزد من آمد و فرمود: «چرا با [صفحه ۱۰۸] من چنین می‌کنی؟ مرا با تو و تو را با من چه کار است؟» گفتم: «دوست دارم نزد من باشید.» ابوالحسن فرمود: «ولی من دوست ندارم که نزد تو باشم.» این بگفت و بیرون شد، لیکن به خدا قسم چنان هیبتی از ابوالحسن به من رسید که شلوارم را کثیف کردم!» [۵۷]. [صفحه ۱۰۹]

ارزش اولیای خدا

عبدالملک مروان خلیفه‌ی ناپاک و باطل در دوران خلافت خویش، یک سال در مراسم حج مشغول طواف بود و امام زین‌العابدین علیه‌السلام نیز پیشاپیش او سرگرم طواف بود و ابدا توجه و اعتنایی به او نداشت. عبدالملک که تا آن زمان حضرت را از نزدیک ندیده بود و او را به قیافه نمی‌شناخت، به اطرافیانش گفت: - این مرد کیست که جلوتر از ما طواف می‌کند و ابدا احترام مقام ما را لحاظ نمی‌کند؟! گفتند: «او علی بن الحسین است.» عبدالملک مغرورانه گفت: «او را نزد من بیاورید و خود در کناری نشست.» هنگامی که حضرت را نزد او آوردند گفت: - ای علی بن الحسین! من که قاتل پدر تو نیستم! چرا به ما کم توجهی می‌کنی و نزد ما نمی‌آیی؟! [صفحه ۱۱۰] امام علیه‌السلام فرمود: - قاتل پدرم دنیای پدرم را گرفت ولی پدرم آخرت او را تباہ کرد و تا ابد او را جهنمی نمود. اینک اگر تو هم دوست داری مثل قاتل پدرم باشی، باش! عبدالملک که دانست با مردی محکم و استوار مقابل شده است، دست و پای خود را جمع کرد و گفت: - نه مقصودم این است که نزد ما آیی و از امکاناتی که در دست ماست بهر مند

شوی. ما می‌توانیم از نظر ثروت و مال تو را بی‌نیاز کنیم. در این هنگام امام علیه‌السلام روی زمین نشست و دامن لباس خود را پهن کرد و فرمود: - خدایا قدر و ارزش اولیای خود را به کوردلان نشان بده. ناگهان دیدند که دامن امام علیه‌السلام پر از جواهرات و گهرهای درخشان و گران‌بها شده که همه‌ی چشم‌ها را خیره می‌کند. - خداوند! اینها را از من بگیر که مرا نیازی به این‌ها نیست! ناگهان تمامی اموال و جواهرات از دیدگان غائب شد. عبدالملک از مشاهده‌ی این کرامت باهره و مقام امام علیه‌السلام سر به خجلت فرود آورد. [۵۸]. [صفحه ۱۱۱]

نامه‌ی پنهانی

چون حجاج بن یوسف به مدینه آمد، بعد از قتل عبدالله بن زبیر به عبدالملک بن مروان نوشت: «اگر می‌خواهی سلطنت و ملک تو پایدار و باقی بماند، باید علی بن الحسین را به قتل برسانی.» عبدالملک در پاسخ حجاج نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد: فانظر دماء بنی عبدالمطلب فاحقنها و اجتنبها؛ فانی رأیت آل ابی سفیان لما و لغوا فیها لم یلبثوا بعدها الا قلیلا.» «ای حجاج! از ریختن خون بنی‌هاشم اجتناب کن، چرا که من دیدم چون دست آل ابی سفیان به خون ایشان آلوده گشت، خداوند حکومت و سلطنت را از ایشان برطرف گردانید.» [۵۹]. [صفحه ۱۱۲] و آن‌گاه نامه را مهر کرد و مخفیانه و پنهانی برای حجاج فرستاد تا کسی از این مراسم مطلع نگردد. حضرت سجاد علیه‌السلام در همان ساعتی که عبدالملک، نامه را به حجاج فرستاد، مردم مدینه را از مضمون آن آگاه ساخت و برای عبدالملک نوشت: «پیغمبر خدا مرا در عالم خواب خبر داد از آنچه به حجاج نوشته‌ای و دانستم آنچه را که در حفظ خون بنی‌هاشم بیان داشتی، و به همین دلیل خداوند، ثبات ملک و مزید عمر، به تو عنایت فرمود.» عبدالملک بن مروان چون نامه را خواند، از تاریخ نامه که دقیقا موافق با تاریخ نامه‌ی خود بود بسیار تعجب کرد و در صدق آن حضرت شکی به دل راه نداد و از این امر خوش‌وقت و خشنود گردید. پس مقداری لباس و درهم برای امام سجاد علیه‌السلام فرستاد به جهت این که او را به وسیله‌ی این نامه شاد گردانید. [۶۰]. اولاد نبی، شافع روز عرصاتند دارای مقامات رفیع الدرجاتند در روز قیامت همه اسباب نجاتند ای وای بر آن کس که به این قوم درافتاد [صفحه ۱۱۳] با آل علی هر که در افتاد ورافتاد کام و دهن از نام علی یافت حلاوت گل در چمن از روی علی یافت طراوت هر کس که به این سلسله بنمود عداوت در روز جزا جایگهش در سَقر افتاد با آل علی هر که درافتاد ورافتاد هر کس که به این سلسله‌ی پاک جفا کرد بد کرد و نفهمید و غلط کرد و خطا کرد دیدی که یزید از ستم و کینه چه‌ها کرد آخر به درک رفت و به روحش شرر افتاد با آل علی هر که درافتاد ورافتاد حجاج که با آل علی داشت معادات می‌کشت به هر روز بسی شیعیه و سادات امروز بر او لعن کنند اهل سعادات آوازه‌ی ظلمش به همه بحر و بر افتاد با آل علی هر که درافتاد ورافتاد [صفحه ۱۱۴] جیش متوکل به لب شط بنشستند بر زائر شاه شهدا راه ببستند از کین، دل زوار حسینی بشکستند از قافله‌ی عشق بسی دست و سر افتاد با آل علی هر که درافتاد ورافتاد یا رب به حق منزلت شاه شهیدان کن روزی ما کربلا از ره احسان ما غرق گناهیم و توئی غافر عصیان دریاب که دین همه اندر خطر افتاد با آل علی هر که درافتاد ورافتاد [۶۱]. [صفحه ۱۱۵]

تکلم آهو!

امام باقر علیه‌السلام فرمود: من به همراه گروهی از شیعیان در خدمت پدرم (امام سجاد علیه‌السلام) بودیم. ناگهان آهویی از جانب بیابان به حضور آن حضرت رسید و دست و پا و دمش را به زمین زد و همهمه و صدا نمود و گویا ناله می‌کرد. بعضی گفتند: «ای پسر رسول خدا! این ماده آهو چه می‌گوید.» پدرم فرمود: «شکایتش این است که فلان مرد قرشی روز گذشته بچه‌ام را صید کرده و تا حال شیر نخورده است. خواهش می‌کنم بچه‌ام را از صیاد گرفته و نزد من آورید تا شیر دهم.» از این کلام پدرم در دل مردی از حاضرین، حالت انکاری پدید آمد و حضرت به علم لدنی امامت، از آن آگاه شد. لذا فرمود تا آن مرد صیاد را حاضر کردند. به

او فرمود: [صفحه ۱۱۶] این آهو از تو شکایت دارد و می گوید شما روز گذشته در فلان وقت بچه‌اش را گرفته‌ای و از آن وقت تا به حال شیر نخورده است و از من خواسته است تا واسطه شوم که بچه‌اش را بیاوری تا شیرش دهد و به تو بازگرداند. صیاد گفت: «به خدا قسم راست فرمودید و فوراً به امر پدرم رفت و آن بچه آهو را آورد.» آهوی مادر تا بچه‌اش را دید چند بار دست‌هایش را بر زمین کوبید و آه جانکاه و غم‌انگیزی کشید و به بچه‌اش شیر داد. پدرم در نهایت تأثر به مرد صیاد فرمود: «برای رضای خداوند و حقی که من بر تو دارم، این بچه آهو را به من بخش.» مرد صیاد فوراً اطاعت کرد. پدرم بچه آهو را از او گرفت و به مادرش بخشید و با وی به کلام آهو تکلم نمود. آهو با همه‌ی خود سخنی گفت و همراه با بچه‌اش روانه‌ی بیابان گردید. حضار پرسیدند: «ای پسر رسول خدا! آهو چه گفت؟!» پدرم فرمود: «در حق شما دعای خیر نمود و جزا و پاداش خیر از خداوند متعال برایتان درخواست نمود.» [۶۲]. [صفحه ۱۱۷]

شفای دیوانه

ابوخالد کابلی یکی از ارادتمندان امام سجاد علیه‌السلام روزی از آن حضرت برای دیدار پدر و مادرش اجازه مرخصی خواست لیکن امام علیه‌السلام فرمود: «فردا یک نفر از ثروتمندان شام با دخترش که به مرض دیوانگی مبتلا است به این شهر می آید و می گوید، آیا کسی هست تا این دختر را شفا دهد و معالجه نماید. تو نزد او برو و بگو من دخترت را معالجه می کنم به شرط این که ده هزار درهم پاداش دهی و او قبول می کند ولی وفا نمی کند.» روز دیگر همان طوری که امام علیه‌السلام خبر داده بود قافله‌ای از شام رسید و مرد ثروتمند شامی همان تقاضا را از مردم مدینه نمود. ابوخالد گوید: «به پدر دختر گفتم من معالجه می کنم به شرط گرفتن ده هزار درهم. و او پذیرفت.» پس خدمت امام سجاد علیه‌السلام آمدم و جریان را عرض کردم. [صفحه ۱۱۸] امام علیه‌السلام فرمود: «نزد دختر دیوانه برو و گوش چپ او را بگیر و بگو: ای خبیث! علی بن الحسین تو را امر می فرماید که از بدن این دختر دور شوی و برنگردی!» ابوخالد حرکت کرد و به دستور امام علیه‌السلام عمل نمود و دختر فوراً خوب شد ولی چون ده هزار درهم را طلب کرد ندادند. او افسرده خاطر خدمت امام علیه‌السلام بازگشت و جریان را عرض نمود. حضرت علیه‌السلام فرمود: «افسرده مباش که آنها دوباره می آیند. در این مرتبه بگو، ابتدا ده هزار درهم را نزد علی بن الحسین امانت بسپارید تا من او را معالجه نمایم.» طولی نکشید که مطلب، جامه‌ی عمل به خود گرفت و ابی خالد طبق امر امام علیه‌السلام آمد و همان مطلب را در گوش دختر گفت و مریض شفا گرفت. ابوخالد پول‌ها را از امام علیه‌السلام گرفت و برای دیدار پدر و مادرش به کابل رهسپار گشت. [۶۳]. [صفحه ۱۱۹]

هدیه بهشتی

طاووس یمانی گوید: «در سفری که به حج رفته بودیم در سرزمین «صفا» جوانی را دیدم بسیار با هیبت و شکوه، اما لاغر اندام و ضعیف که جامه‌ی مناسبی بر تن نداشت. او سر به آسمان بلند کرده بود و می گفت: «عریان کما تری، جاع کما تری، فما تری فیما تری، یا من یری و لا یری» «برهنه‌ام چنان که می بینی، گرسنه‌ام چنان که می نگری، پس چه می بینی در آنچه می نگری؟ ای کسی که می بینی و دیده نمی شوی.» از گفتگوی شکفت آن مرد ناشناس با خداوند لرزیدم. ناگهان دیدم که از آسمان طبقی فرود آمد و دو برد یمانی در آن بود. تعجب کردم. در این حال نظری محبت‌آمیز به من نمود و [صفحه ۱۲۰] فرمود: «ای طاووس!» گفتم: «لیک یا سیدی!» و تعجبم افزون گشت که مرا ندیده می شناسد. آن‌گاه فرمود: «آیا تو نیز حاجتی به این طبق داری؟!» و پرده را از روی آن کنار زد. در طبق علاوه بر لباس! چیزی شبیه به نقل‌های خراسان بود. عرض کردم: «ای آقای من! مرا به برد و لباس احتیاجی نیست لیکن قدری از آنچه در میان طبق است به من عطا فرما.» پس مشتکی از آنها به من داد. من نقل‌ها را گرفتم و دست

آن مرد الهی را بوسیدم و بر گوشه‌ی ردای احرامم بستم و قدری از آن را خوردم و خوراکی به آن مزه و لذت هرگز ندیده و نخورده بودم. مرد ناشناس دو برد را از طبق برداشت و یکی را به عنوان ازار (لنگ احرام) و دیگری را به عنوان رداء (عبای احرام) به تن کرد و لباس‌هایی را که بر تن داشت به مستحق رسانید. پس از آن جا گذشتیم تا به «مروه» رسیدیم. لیکن در آن جا انبوهی و اجتماع مردم او را از نظرم غائب نمود و من در تفکری عمیق غرق بودم که آیا او فرشته بود یا یکی از اولیای خداوند! ناگهان صدایی برآمد و گفت: «ای طاووس! وای بر تو! امام زمانت را نشناختی. اوست امام جن و انس. اوست امام الساجدین و زین العابدین.» [صفحه ۱۲۱] پس شتابان در پی آن حضرت دویدم تا اینکه به حضورش رسیدم و دیگر از او جدا نشدم تا اینکه نفع بسیاری از حضرتش به من رسید چه در دنیا و چه در آخرت.» [۶۴]. [صفحه ۱۲۲]

کشایش بزرگ

روزی امام سجاد علیه‌السلام با تعدادی از اصحاب در مجلسی نشسته بود. شخصی از اصحاب وارد شد در حالیکه بسیار ناراحت و غمگین بود و آرام آرام گریه می کرد. امام علیه‌السلام فرمود: «تو را چه شده است؟» گفت: «ای پسر رسول خدا! فدایت شوم، دعایی به من تعلیم کنید تا قروض من ادا شود. چند طلب کار دارم. یکی از آنها بسیار بی حیایی می کند، هر روز اول صبح در مقابل خانه‌ام می نشیند و چون از خانه خارج می شوم به دنبال من می آید و طلب خود را مطالبه می کند.» امام علیه‌السلام چون این سخنان را شنید به شدت گریست! یکی از اصحاب عرض کرد: «فدایت شوم، شما چرا گریه می کنید؟!» امام علیه‌السلام فرمود: «و هل يعد البكاء الا- للمصائب أو المحن الکبار.» [صفحه ۱۲۳] «پس گریه برای چه وقتی است؟ آیا نباید در هنگام مصائب و محنت‌های بزرگ گریه کرد. چرا گریه نکنم با اینکه می دانم این مرد از شیعیان و دوستان ماست اما از فقر و بی چیزی شکایت می کند و من چیزی در دست ندارم تا به او کمک کنم.» آن شخص بیرون رفت ولی مدتی نگذشت که مجدداً به محضر امام علیه‌السلام آمد در حالیکه ناراحتی‌اش افزون شده بود و گفت: «ای پسر رسول خدا! اکنون طلبکارم سخنانی گفت که مصیبت‌های خودم آن قدر دلم را به درد نیاورده بود. او می گوید: چطور شما می گوید علی بن الحسین امام است و خداوند، مشرق و مغرب را به طفیل وجود او خلق کرده ولی نمی تواند قرض یکی از دوستان خود را ادا کند؟!» حضرت علیه‌السلام فرمودند: «از حالا مقدر شده که از فقر و پریشانی خلاص شوی.» آن گاه به غلام خود فرمود: «ای غلام برو و هر چه را که برای افطار و سحر من نگاه داشته‌اند به این جا بیاور.» غلام رفت و با دو قرص نان جو و یک کوزه‌ی آب بازگشت. امام علیه‌السلام نانها را روی هم گذاشت و فرمود: «بگیر این‌ها را که ان شاء الله گشایشی حاصل می شود.» [صفحه ۱۲۴] مرد نانها را گرفت و با خود می گفت این دو قرص نان چه دردی را از تو دوا خواهد کرد. چون اندکی رفت به دکان ماهی فروشی رسید. دید که او هم‌هی ماهی‌ها را فروخته و جز یک ماهی گندیده چیزی باقی نمانده است. گفت: «این یک قرص نان را بگیر و این ماهی را به من بده تا امشب برای خانواده‌ام غذایی تدارک بینم.» مرد ماهی فروش که از فروختن ماهی گندیده مأیوس بود فوراً پذیرفت. مرد به دکان نمک فروشی رسید و نان دیگر را با قدری نمک عوض کرد تا با آن ماهی را بپزد. چون مرد فقیر به خانه‌اش رسید به همراه همسرش شکم ماهی را شکافت تا آن را پاکیزه کند. ناگهان برق یک جفت مروارید درشت و درخشنده عقل را از سر آنان پراند. نزدیک بود جان از بدنش بیرون برود. با خود گفت: «این‌ها را می فروشم و قرضهایم را ادا می کنم و تا آخر عمر به آسودگی گذران زندگی می کنم.» در این بین دو مرد ماهی فروش و نمک فروش، مرد خوشبخت را صدا کردند و نانها را به او پس دادند و گفتند: «این نانهای خشک به درد ما نمی خورد و فوراً رفتند.» در این بین غلام امام سجاد علیه‌السلام در خانه‌ی او را به صدا درآورد و گفت: «آقایم علی بن الحسین می فرماید: [صفحه ۱۲۵] «فاردد الينا طعامنا فانه لا يأكله غیرنا» «تو به مقصودت رسیدی، اکنون نانها را به ما باز پس ده به جهت افطار.» [۶۵]. مؤلف گوید: البته بر خواننده‌ی گرامی روشن است که امام علیه‌السلام چون چیزی به کسی دهد هرگز

باز پس نمی گیرد (چنانچه در قضیه‌ی فرزندق شاعر گذشت) بلکه مقصود حضرت این بود که ای مردم بدانید که ما از حال شما کاملاً آگاهیم و حتی از مروارید در شکم ماهی اطلاع داریم. [صفحه ۱۲۶]

معجزه شگفت

شخصی از اکابر بلخ [۶۶] اکثر ایام حج می کرد و با مشقت به زیارت خانه‌ی خدا می رفت و به مدینه‌ی منوره جهت زیارت حرم حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم مشرف می شد و بعد از آن به خدمت حضرت سید الساجدین علیه السلام نائل می گردید و آن حضرت را زیارت می کرد و مسائل دینی را از آن وجود مقدس پرسیده و هدایای زیاد و خوبی به خدمت آن حضرت تقدیم می داشت و آن گاه به وطن خود مراجعه می کرد. یک سال زن او در مقام طعنه برآمد و گفت: «شما که هر سال به حج می روی و هدایا برای علی بن الحسین می بری، چرا نمی بینم آن جناب به عوض آنها یک التفاتی به تو نماید.» آن مرد گفت: «ای زن! شخصی که من برای او تحفه می برم پادشاه دنیا و آخرت است و جمیع مخلوقات به واسطه‌ی وجود [صفحه ۱۲۷] او نعمت‌های خداوندی را می خورند و او خلیفه‌ی خداوند تبارک و تعالی است در روی زمین و حجت اوست بر بندگان و او فرزند رسول خدا و مولای ما و مقتدای ما می باشد.» آن زن نیز این سخنان را که شنید ساکت شد و دیگر حرفی نزد. سال آینده آن شخص بار دیگر به حج رفت و بعد از مناسک و اعمال حج به مدینه‌ی منوره مشرف شد و قبر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کرد و آن گاه به دربار عرش مدار امام سجاد علیه السلام مشرف گشت و طلب اجازه نمود. حضرت اجازه داد و او شرفیاب شد و دست‌های مبارک امام علیه السلام را بوسید. در آن حال طعام برای حضرت علیه السلام حاضر نمودند. حضرت علیه السلام او را به نزد خویش خواند و فرمود: «طعام میل نمایید.» پس آن مرد به قدر حاجت و نیاز غذا خورد. سپس حضرت علیه السلام فرمود: «طشت و ابریق (پارچ آب) حاضر کنید.» آن شخص خواست دست حضرت را بشوید. پس حضرت علیه السلام فرمود: «یا شیخ انت ضیف فکیف تصب علی یدی الماء؟! «ای مرد محترم! تو میهمان ما هستی. چگونه اجازه دهم که [صفحه ۱۲۸] دستان مرا بشویی؟!» عرض کرد: «فدایت شوم! من دوست دارم به دست مبارکت آب بریزم.» امام علیه السلام فرمود: «تو که دوست داری آب به دستم بریز پس به خدا سوگند هر آینه نشان می دهم به تو چیزی را که دوست داری و راضی و خشنود شوی و چشم‌های تو روشن گردد.» سپس زائر بلخی آب به دست مبارک مولا ریخت تا اینکه یک ثلث ظرف پر شد. حضرت علیه السلام فرمود: «داخل ظرف را نگاه کن. چه می بینی؟» گفت: «آب می بینم.» فرمود: «بل هو الیاقوت الأحمر باذن الله تعالی» «بلکه آن یاقوت سرخ رنگ است به اذن و قدرت الهی.» و مرد با کمال تعجب ظرف را دید که از یاقوت سرخ و درخشان پر شده است. حضرت علیه السلام فرمود: «دوباره آب بریز.» زائر آب ریخت به دست معجزه نمای حضرت سجاد علیه السلام تا اینکه دو ثلث ظرف پر شد. حضرت علیه السلام فرمود: «چه می بینی؟» عرض کرد: «آب است ای پسر رسول خدا!» [صفحه ۱۲۹] حضرت علیه السلام فرمود: «بل هو زمرد اخضر باذن الله تعالی.» «بلکه آن زمرد سبز است به حکم خداوند تعالی.» و زائر بلخی دید که راست است. دفعه‌ی سوم فرمود: «آب بریز.» مرد بلخی برای سومین بار آب به دست‌های طاهر و مطهر امام علیه السلام ریخت تا اینکه طشت پر شد. حضرت علیه السلام فرمود: «این چه چیز است؟» عرض کرد: «آب است ای مولای من!» حضرت علیه السلام فرمود: «بل هو در ایض باذن الله تعالی» «بلکه آن مروارید سفید است به حکم خداوند بلند مرتبه.» و آن گاه ظرف پر شده به سه نوع از جواهرات (یاقوت سرخ و زمرد سبز و در سفید) را مقابل مرد بلخی گذارد. مرد بلخی که این معجزه‌ی شگفت را مشاهده کرد بسیار متحیر شد و به پای مبارک امام علیه السلام افتاد و دست و پای آن حضرت را بوسه داد. پس حضرت علیه السلام فرمود: «نزد ما چیزی نیست که به شما دهیم، این عوض هدایای شماست.» آن گاه فرمود: «از طرف همسرت عذرخواهی کن (که [صفحه ۱۳۰] نسبت به هدایای شما التفاتی نکردیم.)» مرد سعادت‌مند سرش را پایین انداخت و با شرمساری عرض کرد: «ای پسر رسول خدا! فدایت شوم، نمی دانم سخن زن

مرا چه کسی به محضر مبارکت خبر داد. ولی می دانم که شما از اهل بیت رسالت هستید و از جمیع خفیات آگاهید.» آن گاه آن حضرت را وداع کرد و جواهرات را با خود برد تا به منزلش رسید و قضیه را برای همسرش تعریف کرد. آن زن گفت: «چه کسی حرف‌های مرا به حضور مولا- برده است. این جا بلخ است و تا مدینه فاصله‌ی زیادی دارد.» مرد گفت: «مگر من به تو نگفتم آن بزرگوار معدن و خزینه‌ی علم خداوند است.» سپس آن زن سجده‌ی شکر کرد و شوهرش را به خداوند قسم داد که او را به زیارت امام زین‌العابدین علیه‌السلام ببرد تا روی مبارک آن حضرت را ببیند. در سال آینده مرد بلخی دگر بار تدارک حج دید و زن خود را نیز همراه برد. در میانه‌ی راه آن زن مریض شد تا اینکه نزدیک مدینه‌ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرد. شوهرش با دلی غمگین به تنهایی به آستانه‌ی ولایت‌مدار امام علیه‌السلام مشرف شد و گریان و نالان وفات زنش را به آن بزرگوار خبر داد و تفصیلاً بیان کرد که این زن به قصد زیارت و دیدار شما آمده بود. [صفحه ۱۳۱] حجت خدا چون این سخنان را بشنید، برخاست و دو رکعت نماز خواند و سر به آسمان بلند نمود و دعا خواند، آن گاه فرمود: «فارجع الی زوجتک. فان الله تعالی قد احیایا بقدرته و حکمته و هو یحیی العظام و هی رمیم». «نزد همسرت بازگرد. به درستی که خداوند به قدرت و حکمت خود او را زنده کرد. همان خدایی که استخوانهای پوسیده و خاکستر شده را زنده می کند.» آن مرد شاد شد و فرمایش امام علیه‌السلام را تصدیق کرد و فوراً به خیمه‌ی خود داخل شد و زنش را دید صحیح و سالم نشسته است و لبخند می زند. از زنش پرسید: «خداوند متعال چگونه تو را زنده کرد.» زن گفت: «ملک الموت آمد و روح مرا قبض کرد و خواست روحم را به آسمان ببرد، ناگهان مردی نورانی آمد. فرشته‌ی مرگ پشت دو پای او را بوسید و سلام کرد. آن مرد جواب سلام عزرائیل را داد و فرمود: ای ملک الموت! روح این زن را به جسد او برگردان. همانا از پروردگام خواسته‌ام که این زن سی سال دیگر در دنیا بماند. ملک الموت عرض کرد: «سمعا و طاعة یا ولی الله» [صفحه ۱۳۲] و آن گاه روح را به بدنم برگرداند. سپس دست مبارک آن مرد را بوسید و به طرف آسمان پرواز کرد.» مرد زائر دست عیال خود را گرفت و به محضر امام چهارم علیه‌السلام آورد. همین که زن نگاهش به چهره‌ی ملکوتی امام علیه‌السلام افتاد، آن حضرت را شناخت و خود را به قدم‌های مبارک امام علیه‌السلام انداخت و بوسید و گفت «این آقا مرا زنده کرد.» باری، آن زن و شوهر سعادت‌مند قسم خوردند که دیگر امام سجاد علیه‌السلام را ترک نکنند و تا آخر عمر در مدینه‌ی طیبه و در محضر آن حضرت به سر بردند. [۶۷]. [صفحه ۱۳۴]

امام سجاد علیه‌السلام از زبان شعر

اشاره

گر دین خدا به کربلا احیا شد از خون حسین، زاده‌ی زهرا شد با اشک و دعای خود، امام سجاد تکمیل‌گر قیام عاشورا شد [صفحه ۱۳۵]

شبهه مصطفی

امامی کز ازل فیضش جلی بود علی بن الحسین بن علی بود جمالش آفتاب عالم افروز دلش از نور طاعت صیقلی بود مقامش بود برتر ز آنکه گویم غم دل از کلامش منجلی بود به فضل و علم و حلم و زهد و تقوی شبهه مصطفی، شبه علی بود [صفحه ۱۳۶]

قبله اهل جهان

در شب آدینه ختمی با سعادت شد قرین آمد اندر خواب نازم آن نگار نازنین گفت تا کی خواب؟ خیز از جا بگو ایات چند در

مدیح سید سجاد، کهف العارفین نور چشم زاده‌ی زهرا، علی بن الحسین شافع روز جزا یعنی امام چارمین سر امکان، نور یزدان، قبله‌ی اهل جهان شاه دوران، قلب ایمان، کعبه‌ی اهل یقین آن که شد اندر زمان، فلک هدایت را امان و آن که شد اندر زمین، ملک ولایت را امین در عبودیت شباهت داشت با جدش رسول در عبادت بود، تالی امیرالمؤمنین [صفحه ۱۳۷] در فنون بندگی استاد شد، کز آسمان هاتف غیبی سرودش «أنت زین العابدین» دیده‌ی ایام کی دیده است اندر روزگار این چنین انسان کامل از سلال ماء و طین هر چه گویم وصف او بار دگر حیران که من وصف آن صورت کنم یا مدح صورت آفرین [۶۸]. [صفحه ۱۳۸]

داستان امام سجاد با هشام بن عبدالملک

پور عبدالملک به نام هشام در حرم بود با اهالی شام می‌زد اندر طواف کعبه قدم لیکن از ازدحام اهل حرم استلام حجر ندادش دست بهر نظاره گوشه‌ای بنشست ناگهان نخبه‌ی نبی و ولی زین عباد، بن حسین علی در کسای بها و حله‌ی نور بر حریم حرم فکند عبور هر طرف می‌گذشت بهر طواف در صف خلق می‌فتاد شکاف [صفحه ۱۳۹] زد قدم بهر استلام حجر گشت خالی ز خلق راه گذر شامی‌ای کرد از هشام سؤال کیست این با چنین جمال و جلال از جهالت در آن تعلق کرد وز شناسائیش تجاهل کرد گفت شناسمش ندانم کیست مدنی یا یمانی، یا مکی است بوفراس، آن سخنور نادر بود در جمع شامیان حاضر گفت من می‌شناسمش نیکو زو چه پرسى، به سوی من کن رو آن کس است اینکه مکه و بطحا زمزم بوقییس و خیف و منی حرم و حل و بیت و رکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم مروه، مسعی، صفا، حجر، عرفات طیبه و کوفه، کربلا- و فرات [صفحه ۱۴۰] هر یک آمد به قدر او عارف بر علو مقام او واقف قره‌العین سید الشهداست زهره شاخ دوحه‌ی زهر است میوه‌ی باغ احمد مختار لاله‌ی داغ حیدر کرار ذروه‌ی عزت است منزل او حامل دولت است محمل او جد او را به مسند تمکین خاتم الأنبیاست، نقش نگین از حیا نایدش پسندیده که گشاید به روی کس دیده نیست بی سبقت تبسم او خلق را طاق تکلّم او در عرب در عجم، بود مشهور گو مدانش مغفلی مغرور شد بلند آفتاب بر افلاک بوم گر زان نیافت بهره چه باک [صفحه ۱۴۱] فیض آن ابر بر همه عالم گر بریزد نمی‌شود آن کم حب ایشان دلیل صدق و وفاق بغض ایشان نشان کفر و نفاق کرد از آغاز تا به آخر گوش خورش اندر رگ و غضب زد جوش بر فرزدق گرفت حالی دق همچو بر مرغ خوشنوا عقق ساخت در چشم شامیان خوارش حبس فرمود، بهر آن کارش اگرش چشم راست بین بودی راست کردار و راست بین بودی دست بیداد و ظلم نگشادی جای آن حبس خلعتش دادی باری، اشعار مدح آمیز فرزدق در وصف امام سجاد علیه‌السلام هشام را از خشم و غضب، دیوانه کرد و لذا او را به زندان فرستاد. حضرت سجاد علیه‌السلام دوازده هزار دینار برای فرزدق فرستاد ولی او قبول نکرد و گفت: [صفحه ۱۴۲] این اشعار را به خاطر صلّه و جایزه نگفته‌ام، بلکه این اشعار ذخیره‌ی آخرت من است. امام علیه‌السلام فرمود: گفت ما اهل بیت احسانیم آنچه دادیم باز نستائیم ابر جودیم بر نشیب و فراز قطره از ما به ما نگردد باز آفتابیم بر سپهر علا نفتد عکس ما دگر بر ما چون فرزدق به آن وقار و کرم گشت بینا قبول کرد درم [۶۹].

پاورقی

[۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۷ - بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۱. [۲] برخی نام دایه‌ی امام سجاد علیه‌السلام را همسر محمد بن ابوبکر (خاله‌ی امام سجاد) نوشته‌اند که پس از شهادت محمد بن ابوبکر به همسری امام حسین (ع) در آمد (الائمة الاثنی عشر، هاشم معروف، ج ۲، ص ۱۱۳). [۳] مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۶۲. [۴] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۱ - مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۵۶. [۵] الائمة الاثنی عشر، هاشم معروف، ج ۲، ص ۱۱۸. [۶] کشف الغمّه فی معرفه الائمة، علی بن عیسی الاربلی، ج ۲، ص ۲۶۸. [۷] کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۶۸ - الکنی و الألقاب، ج ۳، ص ۲۶. [۸] سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۲.

[۹] علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۵ - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۶۵. [۱۰] کلینی، فروع کافی، کتاب نکاح، باب المؤمن کفو المؤمن، ج ۵، ص ۳۴۴. [۱۱] ارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۶۳۵. [۱۲] معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۱. [۱۳] سوره شوری، آیه ۲۳. [۱۴] سوره اِسْرَى، آیه ۲۶. [۱۵] سوره انفال، آیه ۴۱. [۱۶] سید بن طاووس، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۷۴. [۱۷] طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۴۸ - سید بن طاووس، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۶۸. [۱۸] همان. [۱۹] شیخ صدوق، الخصال، ص ۵۱۸ - مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸. [۲۰] سوره آل عمران، آیه ۱۳۴. [۲۱] ترجمه‌ی ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۶. [۲۲] محدث قمی، منتهی الامال، ج ۲، ص ۳۵. [۲۳] سفینه البحار، محدث قمی، ج ۱، ص ۳۸۲ - صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۵. [۲۴] ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۱۵۸. [۲۵] اصول کافی، ص ۵۲۸. [۲۶] صدوق، علل الشرایع، ص ۸۷. [۲۷] بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳ - منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۹. [۲۸] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۵۹. [۲۹] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۲. [۳۰] کشف الغمّه، ص ۲۹۴. [۳۱] کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۷۳. [۳۲] سید بن طاووس، لهوف، ص ۲۰۵. [۳۳] سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱. [۳۴] سوره طه، آیه ۱ و ۲. [۳۵] سوره انبیاء، آیه ۲۸. [۳۶] سوره اعراف، آیه ۵۶. [۳۷] بحارالانوار ج ۴، ص ۱۰۱. [۳۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۸. [۳۹] ارشاد مفید، ص ۲۳۶. [۴۰] اشاره به آیه دوم سوره فتح. [۴۱] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۰. [۴۲] صحیفه سجادیه، ترجمه‌ی سید صدرالدین بلاغی، مقدمه، ص ۳۷. [۴۳] ابونعیم اصفهانی، حلیه الأولیاء، ج ۳، ص ۱۳۶. [۴۴] ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۵۴. [۴۵] همان. [۴۶] ابونعیم اصفهانی، حلیه الأولیاء، ج ۳، ص ۱۳۶. [۴۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۸. [۴۸] کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۸. [۴۹] تذکره الشهداء، کاشانی. [۵۰] کشف الغمّه، ج ۲، ص ۳۱۲ - بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۲. [۵۱] سید محسن امین عاملی، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۶. [۵۲] ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۵۰. [۵۳] سید هاشم بحرانی، مدینه المعاجز، ص ۳۰۱. [۵۴] کلینی، اصول کافی، ج ۲، کتاب الحجّه، باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل. [۵۵] سبزواری، جامع النورین، ص ۵۵. [۵۶] قرنی، منهاج الولایه، ص ۳۳۹. [۵۷] بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۳. [۵۸] قطب راوندی، الخرایج و الجرایح، ص ۲۳۲ - مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص ۵۱۷ - مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۰. [۵۹] به نظر می رسد جمله‌ی معروف «با آل علی هر که درافتاد، ورافتاد» از همین واقعه نشأت گرفته باشد. [۶۰] مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۴۵. [۶۱] سید اشرف الدین قزوینی (نسیم شمال). [۶۲] اختصاص شیخ مفید، ۲۹۹. [۶۳] ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۴۵ - علامه مجلسی، بحارالانوار ج ۴۶، ص ۴۰. [۶۴] معاجز الولایه، کاظمینی بروجردی، ص ۱۷۵. [۶۵] مجلسی، بحارالانوار، چاپ کمپانی، ج ۱۰، ص ۷ - صدوق، أمالی، مجلس ۴۶، ص ۳۰. [۶۶] بلخ از توابع هرات، واقع در شمال افغانستان و جزء استان مزار شریف محسوب می شود. [۶۷] واعظ نجوانی، کشکول نور، ج ۱، ص ۳۰۷، به نقل از مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب. [۶۸] اشعار از: ذاکر. [۶۹] اشعار از عارف نامی: عبدالرحمن جامی. داستان امام سجاد (ع) با فرزدد و اشعار او به عربی در بخش اول این کتاب بازگو شده است.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل

الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام

یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتمّاً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

